زیرا که اگر جمیع بخواهند اقوال و افعال عباد را از عالم و جاهل میزان
معرفت حق و اولیای او قرار دهند هرگز برضوان معرفت رب العزة
داخل نشوند و بعیون علم و حکمت سلطان احدیت فائز نگردند و هرگز
بر منزل بقا نرسند و از جام قرب و رضا مرزوق نگردند و ناظر بانام
قبل شوند اگر چه قدر مردم از اعالی و ادانی که همیشه منتظر ظهورات احدیه
در سبیل کل حدیثی بوده و هستند تفحص کنند در جمیع اوقات و اوان مترصد و منتظر بوده
و دعا نمایند و تضرع نمایند و مذکر شاید نسیم رحمت الهیه بوزیدن آید و جمال
موعود از سراوق غیب بعرصهٔ ظهور قدم گذارد و چون ابواب عنایت
مفتوح میگردد و ایام نکرمت مرتفع و شمس غیب از افق قدرت ظاهر
مشتهی جمیع مکذبین خواهد بود از لقاء او کرهین لقاء الله بهت حسرت از
پی خواهند چنانچه تفصیل او در جمیع کتب سماویه مذکور و مسطور است
حال قدری تأمل نمائید که سبب اعراض ناس بعد از طلب و آمال
چیست که میبود و تمسک جسته اعراض نمودند مذکر بیان و تقریر
تحریر عاجز و قاصر است و امید آنکه از مطاهر قدسیه و مطالع
الهام ظاهر شده [illegible]

بسم ربنا الغنی الاعلی

الباب المذکور فی بیان ان العباد لن یصلوا الی شاطی بحر العرفان
الا بالانقطاع التصرف عن کل من فی السموات والارض قل قد
افسکم یا اهل الارض لعل تصلن الی المقام الذی قدر الله لکم و
تدخلن فی سراوق جعله الله فی سماء البیان مرفوعا

جوهر این باب آنکه سالکین سبیل ایمان و طالبین کاس ایقان باید نفوس
خود را از جمیع شئونات مرضیه پاک و مقدس نمایند یعنی گوش را از استماع
اقوال و قلب را از ظنون متعلقه بسبحات جلال و روح را از تعلق
باسباب ظاهره و چشم را از ملاحظه کلمات فانیه و متوکلا علی الله
و متوسلا الیه سالک شوند تا آنکه قابل تجلیات اشراقات سموس علم
و عرفان آلهی شوند و محل ظهورات فیوضات غیب نامتناهی گردند

بر مظاهر قدرت و مطالع عزت دارد می آورند آنچه را که قلم از ذکرش خجل
و منفعل است شاید این اذکار سبب شود که بعضی از ناس از اعراض و اغراض
علماء و جهال عصر منقطع نشوند بلکه بر ایقان و ایمانشان بیفزاید و از جملهٔ انبیا
نوح بود که نهصد و پنجاه سال نوحه نمود و عباد را بوادی امین روح دعوت
فرمود و احدی او را اجابت ننمود و در هر یوم قدری بایذاء او فتنت بر آن
وجود مبارک وارد می آوردند که یقین بر هلاکت او مینمود و چه مراتب
تحریر و استهزا که با آنحضرت وارد شد چنانچه میفرماید و کلما مر علیه
ملاء من قومه سخروا منه قال ان تسخروا منا فانا نسخر منکم کما تسخرون
فسوف تعلمون و بعد از مدتها چند مرتبه وعدهٔ انزال نصر با صحاب
خود فرمود مدت وعدهٔ معین و در هر مرتبه بدا شده و بعضی از آن اصحاب
معدوده و بعلت ظهور بدا اعراض مینمودند چنانچه تفصیل آن در اکثر
کتب مشهوره ثبت شده و البته بنظر عالی رسیده یا میرسد تا آنکه
پنجاه نفر از برای آنحضرت کامل نفس و باوفا و دو نفس چنانچه
در کتب اخبار مذکور است تا آنکه بالاخره مذاهرت للمذنبین علی الارض

سیفرماید یا حسرة علی العباد ما یاتیهم من رسول الا کانوا
به یستهزؤن و در مقام دیگر میفرماید و هممت کل امة برسولهم
لیاخذوه و جادلوا بالباطل لیدحضوا به الحق و همچنین کلمات
منزله که از غمام قدرت صمدانیه و سماء عزت ربانیه نازل شده زیاده
از احصا و احاطهٔ عباد است و اولو الالفئده و صاحبان بصر را سورهٔ هود
کفایت میکند قدری در آن سورهٔ مبارکه تامل فرمایند و بعظمت منشیه
متذکر شوند تا قدری بر بدایع امور انبیا واقف و تکذیب کلمات نفوس طاغیه
بر شما ثابت شود که ناس را از موطن غفلت نفسانیه باستشمام روائح معرفت
رحمانیه شاید که ناس را از موطن غفلت نفسانیه باستشمام روائح معرفت
الهیه پرواز دهید و از زلال حکمت لایزال و اثمار شجرهٔ علم ذی الجلال
مشروب و مرزوق گردید اینست نصیب نفس مجرده از ارائه منزله
و تسلیه باقیه اگر بر اعراض انبیا علت و سبب اعتراضات عباد
بر آن شمرده شود بسا اگاه شوید بر اکثری از امور اطلاع یابید و دیگر هر چه
اعتراضات مردم را بر مشارق شموس صفات مشتهر ملاحظه کنید
در دین خود و امر الله محکم تر و راسخ تر شوید لهذا بعضی از حکایات انبیا
مجملا در این الواح ذکر میشود تا معلوم و مبرهن آید که در جمیع اعصار و ادوار

[illegible] یوم [illegible] من [illegible]
اخسر القول قالوا یا صالح قد کنت فینا مرجوا قبل هذا اتنهینا ان نعبد
ما یعبد آباؤنا وانا لفی شک مما تدعونا الیه مریب وهیچ فائده نبخشید تا آنکه
بصیحه جمیع ایشان راجع شدند و بعد جلال خلیل کشف نقاب نمود و علم هدی
شد و اهل ارض را بنور تقی دعوت فرموده هر چه مبالغه در نصیحت فرمود جز حسد
ثمری نیاورد و خیر خلت حاصل نبخشید الا الذین هم انقطعوا الکلیم الی الله و
هر جوابهم من الایقان الی مقام جعله الله من الاوراک مرفوعا و تفصیل
آنحضرت مشهور است که چه مقدار اعداء احاطه نمودند تا آنکه از حد و اعراض
او خارج شد و بعد از حکایت ناقه آن سراج آفاق را از بلد اخراج نمودند
چنانچه در جمیع رسایل و کتب مذکور است و بعد زمان آن منقضی شد تا نوبت
بموسی رسید و آنحضرت بعصای امر و بیضای معرفت از فراعنه زمان و جنود آنها
قدرت و شوکت صدها بتها از سینای نور بر عنصر ظهور ظاهر شد و جمیع من
فی الملک را بملکوت اعلی و ثمار شجره وفا دعوت نمود و شنیده شد که در حق
او چه اعتراضها که نمودند و چه مقدار اهجار ظلمات از نفس مشرکه بر آن
منفجر و فائز نشدند و دیگر چرا در وصف و ثنای آنهی بدیع شد که سبب او بار بعضی
مقبلین شود بسیار تامل باید تا باسرار غیبی واقف شوید و از طیب معنوی
گلستان حقیقی بوئی برید و تصدیق نمائید که امتحانات الهیه در باین
عباد او بوده و خواهد بود تا نور از ظلمت و صدق از کذب و حق از باطل و هدایت
از ضلالت و سعادت از شقاوت و خیر از شر کاملا ممتاز و معلوم شود چنانچه فرموده
است الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا وهم لا یفتنون و بعد
از نوح جمال هود از مشرق ابداع مستشرق شده و قریب هفتصد سنه آوازه
باختلاف اقوال مردم را برضوان قرب ذو الجلال دعوت نموده چه مقدار
بلایا که مثل غیث هاطل بر آنحضرت بارید تا آنکه کثرت دعوت سبب کثرت
اعراض شد و شدت اهتمام علت شدت اغماض گردید و لا یزید الکافرین
کفرهم الا خسارا و همچنین صالح از رضوان غیبی معنوی قدم بیرون نهاده و عباد را
بشریعه قرب باقیه دعوت نموده و صد سنه آواز یا امر بالمعروف و نهی از منکر
میفرموده ثمری نبخشید و اثری ظاهر نیامد و چند مرتبه غیبت اختیار فرموده تا آنکه

اینکونه امور در عالم رود و چه که جمیع انبیاء و اصفیا را در هر عهد و عصر اینکونه
ظلم و جور و تعدی نمایند چنانچه میفرماید الکلما جاءکم رسول بما لا تهوی
انفسکم استکبرتم ففریقا کذبتم و فریقا تقتلون میفرماید هر زمان و عهد
که آمد بسوی شما رسولی از جانب پروردگار بغیر هوای نفس شما تکبر نمودید
و موفق نشدید و گروهی از آن انبیاء را تکذیب نمودید و گروهی را میکشتید
اخر تأمل فرمائید که سبب این افعال چه بود که باین قسم باظلمات جهل
و ذوالجلال سلوک مینمودند و هر چه که در آن ازمنه سبب اعراض و اغماض
اقویاء بود حال هم سبب اعمال این عباد شده و اگر بگوئیم حجج الهیه کامل
و تمام نبودند لهذا سبب اعراض عباد شدند این کی بیت صحیح و قابل
انکه این بحایت از فیض فیاض دور است و از رحمت منبسط بعید که نفسی را بیان
جمیع عباد برگزیند برای هدایت خلق خود و باو حجت کافیه و فیه عطا فرماید
و مع ذالک خلق از عدم اقبال باو معذب فرماید بلکه لم یزل جود سلطان
موجود بر جمیع ممکنات بظهور سلطان نفس خود احاطه فرموده و آنی نیست که فیض او
منقطع شود و یا انکه باظهار رحمت از اتمام عنایت او ممنوع گردد پس نیست

حکمت الهیه از آب عنصری افسرده نشود و سراج قدرت ربانیه از باد های
مخالف خاموش نپذیرد بلکه در انجام باسباب اشتعال شود و باد علت خطر
لو انتم بصیر الحدید تنظرون و فی نفس الله تشکون و چه بیانی خوشتر فرموده مومن آل
فرعون چنانچه بکتاب اوراتب الغرة برای حبیب خود میفرماید و قال رجل
مومن من آل فرعون یکتم ایمانه اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله و قد
جائکم بالبینات من ربکم و ان یک کاذبا فعلیه کذبه و ان یک
صادقا یصبکم بعض الذی یعدکم ان الله لا یهدی من هو مسرف کذاب
و بالاخره امر بجائی کشید که همین مومن را بنهایت عذاب شدید نمودند لعنة
الله علی القوم الظالمین حال قدری در این امورات تامل فرمائید که چه
سبب اینکونه اختلافات میشد که ظهور حضرتی در امکان از افق لامکان
ظاهر میشد اینکونه فساد و افتشاش و ظلم و انقلاب در اطراف عالم ظاهر و
هویدا میگشت با اینکه جمیع انبیاء در حین ظهور خود مردم را بشارت میدادند
بنبی بعد و خلاص از برای ظهور بعد ذکر میفرمودند چنانچه در کتب مسطور است

تشهدون و در جای دیگر میفرماید یا اهل الکتاب لم تلبسون الحق
بالباطل و تکتمون الحق و انتم تعلمون و در مقام دیگر میفرماید قل یا
اهل الکتاب لم تصدون عن سبیل الله و این معلوم است که اهل
کتاب بیکدیگر صد نمودند مردم را از صراط مستقیم علمای آن عهد بودند چنانچه اسم و رسم
جمیع در کتب مذکور است و از اکثر آیات و اخبار مستفاد میشود و لو انتم بطرف العقد
منظرون پس قدری بدیده بصیرت الیه و آفاق علم ربانی و انفس کلمات
نامتناهیه منتقل فرمائید تا جمیع اسرار بحکمت روحانیه بی بسجات جلال از خلف
سرادق فضل و افضال ظاهر و هویدا شود و کلیه اغراض مردم و احتجاجات ایشان
از عدم ادراک و عرفان حاصل شده مثلا بیانیکه طلعات جمال حق در عوالم
ظهور بعد ظهور نمودند آن بیانات را ادراک ننمودند و بحقیقت آن واصل نشدند
لهذا علم فساد برافراختند و رایات فتنه برپا نمودند و این معلوم است که تاویل
کلمات جمالیه ازلیه را جز بیاکل ازلیه ادراک ننمایند و نفحات ورقاء متعالیه
نیز شامه اهل بقا نشنود و هر کز قلبی ظلمانی بشراب سبحانی عدا نصیب ندارد و

آتش فنا نیابد لهذا غیر از اعراض امری ندارند و جز اعتراض حاصلی نخواهند داشت
معلوم است نزد هر ذی بصری که اگر این عباد در ظهور هر یک از مظاهر شمس حقیقت
بچشم و گوش و قلب از آنچه دیده و شنیده و ادراک نموده پاک و مقدس مینمودند
از جمال الهی محروم نمانده و از حرم قرب و وصال مطالع قدسیه ممنوع نمی گشتند
و چون در هر زمان حجت را بمعرفت خود که از علمای خود شنیده بودند میزان سنجیدند
بقبول نصیحه انها موافق نمی آمد لهذا از آنچه موافق نبود و غیر مرضی از ایشان در عالم
ظهور بظهور می آمد و همین امر اوقات سبب صد عباد و منع ایشان از شاطی بحر احدیه
علمای عصر بودند که زمام امر مردم در کف کفایت ایشان بوده و ایشانند بعضی بتعرف
ریاست و بعضی از عدم علم و معرفت ناس را منع مینمودند چنانچه بر انبیا باین
و اجازه علمای عصر سبیل شما در انوشیدند و با علی اوج عزت پرواز نمودند
چه بسیار از رؤسای عهد و علمای عصر بر سلاطین وجوه جواهر مقصود وارد شد
و باین ایام محدود و فایز قانع شدند و از ملکوت لایفنی باز ماندند چنانچه چشم از انوار
انوار جمال محبوب بی نصیب نمودند و گوش را از بدایع نغمات ورقاء معنوی

این بامیرا ذکر بعضی از عبارات منسوبه را بدایع لغات حجازی در الواح منسوخه
قبل که برای یکی از احباب نوشته شده بود ذکر گشت و حال همچه بعضیات
خوش بحر اقی نظر بخواهش آنجناب در این اوراق بود و ذکر نمائیم که شاید
تشنگان صحرای بعد را بحر قرب دلالت نماید و گمگشتگان
بیابان هجر و فراق را بمحیط وصال رساند تا مقام صولت مرتفع شود
و آفتاب هدایت از افق جان طالع گردد و علی الله التکل و به استعین
قل تعالوا من ادع الی العلم یا یحیی به افئدة الناس ایقنوا ان الکل عن الحق غافلتم
و یشهد بذلک انوار رقمات الفردوس من الشجرة التی کانت فی رضوان الاحدیة
من ایدی القدرة باذن الله مقتدر مهیمن قیوم و لا یعلم معلوم و واضح بوده که
چون حادث عجیب عیسوی حجابات صدود بسیار سوخت و حکم انحضرت فی الجمله
بر بیان ترتیب ظاهر یافت روزی اجمال غیبی بعضی از اصحاب روحانی ذکر
فرمودند و بنار اشتیاق افروختند و فرمودند که من میروم و بعد می آیم
و مقام دیگر فرمودند من میروم و می آید دیگری تا بگوید آنچه من گفته ام و تمام
نماید آنچه را که گفته ام و این دو عبارت فی الجمله بکیت لو انتم فی مظاهر التوحید

والراسخون فی العلم مع والک تاویل کتاب الا ذا ابی جناب منشی زاده مدظله
از تسبیح او افتاده خود مدتها چون ایام موسی گذشته و انوار عیسی از فجر روح
عالم را احاطه نموده جمیع بهوده اعتراض نمودند که آن نفس که در تورات موعود است
باید مروج و مکمل شرایع تورات باشد و این جوان ناصری که خود را مسیح الله میداند
حکم فلان و بسبت که از احکامات عظیم موسی است نسخ نموده و دیگر آنکه علایم ظهور
مسطور ظاهر نشده چنانچه بهود منتظران ظهورند که در تورات مذکور است چه قدر
از مظاهر قدس الله بدیعه و مطالع نور از لیه که بعد از موسی در ابداع ظاهر شده و بهود
بهوده بحجابات نفسیه شیطانیه و ظنونات اکثر نفسانیه محتجب بوده و هستند و منظر
که بکمال مجهولی با علامات مذکوره که خود ادراک نموده اند کی ظاهر خواهد شد
که لاک الله بم الله بذبحهم الله عظیم روح الابان و عدم نجم بنار کانت
فی ماویه الجحیم موقوداً و این نبوده مگر از عدم عرفان بهود عبارات مسطوره در
تورات را که در علایم ظهور بعد نوشته شده و چون بحقیقت آن پی نبرده اند و بظاهر
هم چنین امور واقع نشد لهذا از جمال عیسوی محروم شده و بلقاء الله کافر
گشته و کانوا من المنظرین و لم یزل و لا یزال جمیع امم بهمین جهات از افکار نجف تسکن
خود از چشمهای لطیفه و فضیحه جاریه خود را بی بهره و بی نصیب نموده و دور

از عرصهٔ غیب بعالم شهود می آید و میفرماید از آن عین جمیع قبیله ما که در ارض ساکنند نوحه و ندبه می نمایند و می بینند خلایق آنجمال احدیه را که می آید از آسمان در حالتیکه سوار بر ابر است با قوت و بزرگی و بخشش بزرگ و میگرید و ناله می کند نام خود را با صدای سافور عظیم انتهی و در انجیل فلانه دیگر که منسوب بلوقا و مرقس و یوحنا است همین عبارات مذکور است و چون در الواح عربیه بتفصیل مذکور شده دیگر در این اوراق متعرض ذکر آنها نشدیم و اکتفا بیکی از آنها نمودیم و علمای انجیل چون عارف بمعانی این بیانات و مقصود موعود در این کلمات نشدند و بظاهر آن متمسک شدند لذا از شریعهٔ فیض محمدیه و از سحاب فضل احمدیه ممنوع گشتند و جمال آن طایفه هم متمسک بعلمای خود جسته از زیارت جمال سلطان جلال محروم ماندند زیرا که در ظهور شمس احمدیه چنین علامات که مذکور شد بظهور نیامده است که قریبا که شت و عهد ما نا خرد سید و آنچه هر روح بمقر جنای سلطنت خود راجع شد و تحفه دیگر از شمس [illegible] و خاز الله و صد شد نفسای مردود از فور غفلت و ضلالت ما رض

مسموع نماید و بعبارهٔ صحیحه بیان [illegible] نماید دیگر بنقطهٔ اولی شنوی و نه بجمال کل شیء پس ناحمد اول در شهود و تنشی است و بهار الهی در جلوه و تزیین غیبت شهود و کوش قلب را از سروش اولی بصر و کمن نیست نسبت این عبد بآنجناب و اجتای خدا را فمن شاء فلیقبل و من شاء فلیعرض ان الله کان غنیا عن کل من فی العالمین محبوبا و انیست نغمات عیسی بن مریم که در رضوان انجیل بالحان جلیل در علایم ظهور بعد فرموده و در سفر اول که منسوب بمتی است در وقتی که سئوال نمودند از علامات ظهور بعد جواب فرمود و للوقت من بعد ضیق تلک الایام تظلم الشمس و القمر لا یعطی ضوئه و الکواکب تتساقط من السماء و قوات الارض تتزعزع حینئذ تظهر علامات ابن الانسان فی السماء و ینوح کل قبایل الارض و یرون ابن الانسان آتیا علی سحاب السماء مع قوة و مجد کبیر و یرسل ملائکته مع صوت البوق العظیم انتهی که از مجموع آن بطور بینی است که بعد از تنگی و ابتلائی که بر مردم وارد می شود شمس از افق ممنوع میشود و بعضی تاریک میگردد و قمر از اعطای نور باز می ماند و ستاره ها بر ارض نازل میشوند و ارکان ارض متزلزل میشود و در این وقت ظاهر میگردد [illegible] و آسمان بعنه بطلعه موعود و ساذ جر و وجود بعد از ظهور این علامات

وفیوضات قدس منتور و مهندی گشته بقسمی که در هر شئی بابی از علم باز گشته
و در هر ذرّه آثاری از شمس مشهود شده و با وجود این ظهورات علمی که عالم را
احاطه نموده هنوز باب علم را مسدود و دانسته اند و مطار رحمت را
مقطوع گرفته اند بطنی تمسک جسته از عروة الوثقای محکم علم دور مانده و
و آنچه از ایشان مفهوم میشود گویا بعلم و باب او بالفطره رغبتی ندارند و در خیال
ظهور او هم نیستند زیرا که در ظن و گمان ابوابی برای نان یافته اند و در
ظهور مظهر علم جز انفاق جان چیزی نیافته اند لهذا البته از این
گریزانند و بآن متمسک و با اینکه حکم الهی را یک مبدا انذار بر گوشه
حکمی صادر میشود و از هر محلی امری ظاهر و نفس بر یکحکم ملاحظه نمیشود زیرا جز
هوی الهی نجویند و بغیر از خطا بسبیل نخواهند رفت رایات را نهایت وصول
مطلوب دانسته اند و کبر و غرور را غایت بلوغ بمحبوب شمرده اند تزویرات
نفسانی را مقدم بر تقدیرات ربانی دانند از تسلیم و رضا گذشته آم
و به تدبیر و رای اشتغال نموده اند و تمام قوت و قدرت حفظ این مراتب را

تعالی آن از غایه قصوی و سدره منتهی محجوب نشده و از ظهورات
احدیه در هر ظهور تمام خضوع سئوال مینمودند البته با نوار شمس هدایت
مهتدی میشدند و باسرار علم و حکمت واقف میگشتند حال این بنده در شئی
از معانی این کلمات را ذکر مینمایم تا اصحاب بصیرت و فطرت از معنی
آن بجمیع تلویحات کلمات الهی و اشارات بیانات مظاهر قدسی
واقف شوند تا از جمیع کلمات از بحر اسماء و صفات منصوص نشوند و از مصباح
احدیه که محل تجلی ذاتست محجوب نگردند قوله من بعد ضیق تلک الایام
یعنی وقتیکه ناس در تنگی و تنگی مبتلا شوند و این در وقتی است که آثار شمس
حقیقت و انوار سدره علم و حکمت از میان مردم زایل شود و زمام امر
بدست جهال افتد و ابواب توحید و معرفت که مقصود اصلی از خلق
عالم است مسدود شود و علم بظن تبدیل گردد و هدایت بضلالت
تبدیل شود چنانچه الیوم مشاهده میشود که زمام هر کردمی بدست جاهلی
افتاده و هر نحوکه اراده کنند حرکت میدهند و در میان ایشان از معبود
جز اسمی و از مقصود جز رسمی نمانده و بقسمی بادهای هوی و نفس غالب شده

المقصود وتكون من الذين هم كانوا عن كاس العلم شربوا وقوله تعالى الشمس
والقمر لا يعلمان ضوءه والكواكب تتساقط من السماء الى وجه الارض مقصود
از شمس وقمر كه در كلمات انبياء مذكور است منحصر باين شمس وقمر ظاهر بر
نيست كه ملاحظه ميشود بلكه از شمس وقمر معانى بسيار اراده فرموده اند كه
در هر مقام بمناسبت آن مقام منظر اراده ميفرمايند مثلا بكيفى از شمس تعبير
حقيقتى كه از شرق قدم طالع ميشود وبر جميع ممكنات اشراق فيض ميفرمايند وان
شموس حقيقت مظاهر كلمة الهى هستند در عوالم صفات واسمائى او و
همچنان كه شمس ظاهرى تربيت اشياى ظاهره از اثمار واشجار والوان و
انواع وما دون وفوق ذلك از آنچه در عالم ملك مشهود است باذن الله
حقيقى باعانت اوست وهمچنين اشجار توحيد واثمار تفريد واوراق تجريد و
كلمات علم وايقان وريا حين حكمت وبيان از عنايت وتربيت شمس
معنوى ظاهر ميشوند اينست كه در حين اشراق اين شموس عالم جديد ميشود
وانهار حيوان جارى ميگردد وابحر احسان بموج مى آيد وسحاب فضل مرتفع
ميشود ونسمات جود بر هياكل موجودات ميوزد واز حرارت اين شمسهاى

باى نفوس عباد افتاده واند حال كدام ضيق وتنگيست كه از اين مراتب
مذكوره باشد كه اگر نفس طلب حق ويا معرفتى بخواهد نمايد بداند كدام
رتبه واز كه جويا شود واز غايت اينكه آيات مختلف وسبيلها متعدد شده
واين تنگى وضيق از شرائط ظهور است كه تا واقع نشود ظهور شمس حقيقت
نشود زيرا كه صبح ظهور بداية بعد از ليل ضلالت طالع ميشود اينست كه در
روايات واحاديث جميع اين مضامين هست كه كفر عالم را فرو ميگيرد
وظلمت احاطه مينمايد وامثال اينها چنانچه مذكور شد واين عبد بواسطه
كثرت اين احاديث واختصار ديگر متعرض ذكر عبارات حديث نشد وام
حال اگر مقصود از اين ضيق را بچه ادراك نمايند كه عالم ضيق بهر رساند وبايات
ديگر كه بخيال خود توهم نمايند هرگز مشهود نگردد والبته گويند كه اين
شرائط ظهور نيافته چنانچه گفته اند وميگويند بارى مقصود از ضيق چيزى از معارف
الهيه واز ادراك كلمات ربانيه است كه در ايام غروب شمس ومرايا ى او
عباد در تنگى وضيق افتند ونداند كه توجه نمايند چنانچه مذكور شد كه ذلك

اولیه انبیا و اولیا و اصحاب ایشانند که از انوار معارفشان عوالم غیب
و شهود روشن و منور است و در مقام دیگر مقصود از شمس و قمر و نجوم
علمای ظهور قبلند که در زمان ظهور بعد موجود ند و زمام دین مردم در دست
ایشان است و اگر در ظهور شمس آنرا بضیای او منور نکنند لهذا مقبول
و منیر و روشن خواهند بود والا حکم ظلمت در حق آنها جاریست اگر چه بظاهر
هادی باشند زیرا که جمیع این مراتب از کفر و ایمان و هدایت و ضلالت
و سعادت و شقاوت و نور و ظلمت منوط بتصدیق آن شمس معنوی الهی
است بر هر نفسی از علما حکم ایمان از سدره عرفان در یوم تغابن و احسان
جاری شد حکم علم و رضا و نور و ایمان در بارگاه او صادق است والا حکم
جهل و نفی و کفر و ظلم در حق او جریان یابد و این بر هر ذی بصری مشهود است
که همچنانکه نور ستاره محو میشود و نزد اشراق شمس ظاهر همچنین قسم شمس علم
و حکمت و عرفان ظاهره نزد طلوع شمس حقیقت و آفتاب معنوی محو
و تاریک میشود و اطلاق شمس بر آن علما بمناسبت علو و شهرت
و معروفیت است مثل علمای مسلم عصر که مشهور بلاد و مستند بین عباد و
[illegible]

میشود و از عبارت این ارواح مجرده است که روح حیوان باقیه بر اجساد
مردگان فانیه مبذول میگردد و فی الحقیقه این شمس ظاهری یکی
از تجلیات آن شمس معنوی است و این شمسی است که از برای او مقابلی و
شبهی و مثلی و ندی ملاحظه نمی شود و کل بوجود او قائمند و از فیض او
ظاهر و باو راجع منافرت الاشیاء و والی فراق امر بارجعت و منا
بدت الممکنات والی کنائز حکمها عارت و اینکه در مقام بیان و ذکر
تخصیص داده میشوند بعضی از اسماء و صفات چنانچه شنیده اید و می شنوید
نسبت مکرر برای ادراک عقول ناقصه ضعیفه والا عالم بزل و لایزال مقدس
بوده و اندازه هر اسمی و صفتی خواهند بود از هر وصفی جواهر اسرار
بساحت قدسشان راهی نه و لطایف صفات را در ملکوت عزشان
سبیلی نه سبحان الله من ان یعرف الا بنفسه و انعم او یوصف
اولیائه الا بنفسه تعالی عما یذکرون العبادون و صفهم و تعالی عما یصفون
و اطلاق شموس بر آن انوار مجرده و در کلمات اهل حکمت بسیار شده
از آنجمله در دعای ندبه میفرماید این الشموس الطالعة [illegible] الاقمار المنیرة

منوح میشود الهذا الموسیحا باسم شمس و قمر ذکر موده و میفرماید ایام
احسن اعمالا و در حدیث هم اطلاق شمس و قمر بر صوم و صلوة شده و چنانچه
میفرماید الصوم ضیاء و الصلوة نور و لیکن روزی در محلی نشسته بودم
شخصی از علمای معروف وارد شد و بمناسبتی این حدیث را ذکر نمود و فرمود
چون صوم حرارت در مزاج احداث مینماید لهذا بضیا که شمس باشد تعبیر یافته
و صلوة لیل چون برودت میطلبد لهذا بنور که قمر باشد معبر گشته ملاحظه
نمودم که آن محمد بقطره از بحر معانی موفق نشده و بجذوه از نار شدره
حکمت ربانی فائز نگشته بعد از تذلل در نهایت ادب اظهار داشتم که
جناب آنچه فرموده اید در متن حدیث در السن و افواه ناس مذکور است لیکن
گویا مقصود دیگر هم از حدیث مستفاد میشود و بیان آن را طلب نمود و گفت
که خاتم انبیاء و سید اصفیاء دین مرتفعه در فواتح شبیه بسما فرموده اند لعلت
علو رفعت و عظمت و احاطه او بر جمیع ادیان و چون در سماء ظاهره
دو رکن اعظم اقوم مقرر شده است که نیرین باشد و شمس و قمر نامیده و
همچنین در سماء دین هم دو نیر مقدر گشته که صوم و صلوة باشد الا اسلام

بنحن چنانچه میفرماید الشمس و القمر بحسبان و منی شمس و قمر هم که در آیه
مذکوره بهست البته شنیده اید احتیاج بذکر نیست و هر نفسی هم که از عنصر این
شمس و قمر باشد یعنی در اقبال بباطل و اعراض از حق البته از حسبان ظاهره
بحسبان راجع خواهد شد پس ای سائل باید بعروة الوثقی متمسک شویم که
شاید از شام ضلالت بنور هدایت راجع گردیم و از ظل نفی فرار نموده
در ظل اثبات درآئیم و از نار حسبان آزاد شده بنور جمال حضرت رحمان
منور گردیم و السلام علیکم من اتبع الهدی و اعلم ان کونوا فی رضوان
حکمة الله لمن المجرمین و در مقام تعلیم مقصود از اطلاقات شمس و قمر و نجوم
علوم و احکام مرتفعه در هر شریعت است مثل صلوة و صوم که در شریعت
فرقان بعد از اختفای جمال محمدی از جمیع احکام محکم تر و اعظم است
چنانچه احادیث و اخبار مشعر بر آن است و علت شهرت احتیاج ذکر
نیست بلکه در هر عصری حکم صلوة محکم و مجرا بوده چنانچه از انوار مشرقه از
شمس محمدیه ماثور است که بر جمیع انبیاء در هر عهدی حکم صلوة نازل شده نهایت
انکه در هر عصر بقتضای وقت شمسی و آدابی جدید مخصوص گشته و چون در هر

لوب شوی که میفرماید الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة
اجمع این اسرار را بصبر خود مشاهده فرمائی ای برادر من قدم روح برداز
تا بادیه های بعید و بحر بعید و بحر را آنی طی فرمائی و در رضوان قرب وصل
در آئی و در نفس بانفس النبیه فائز شوی و بقدم جد بهر گز این مراحل طی نشود و مقصود
حاصل نیاید و السلام علی من اتبع الحق بالحق و کان علی صراط الامر فی شاطی العرفان
باسم الله موقوفا بیت معنی آیه مبارکه که میفرماید رب المشارق و المغارب
زیرا که از برای هر شمس از این شموس مذکوره محل اشراق و غروبست
و چون علمای تفسیر بحقیقت این شمسهای مذکوره اطلاع نیافتند لهذا در
تفسیر این آیه مبارکه مختلف شدند و بعضی ذکر نموده اند که چون آفتاب در هر روز
از نقطه طلوع مینماید غیر از نقطه یوم قبل لهذا بلفظ جمع ذکر فرموده و بعضی
دیگر نوشته اند که مقصود فصول اربعه است که در هر فصلی چون شمس از
محل طالع میشود و بمحل غروب مینماید لهذا مشارق و مغارب ذکر شده و این
است علما... و از باحوا... علم و لطایف حکمت به جلوها و عوالم

مظاهر الهی پس اطلاقات شمس و قمر در این آیات باصطلاحات مذکوره و با آیات
نازله و اخبار وارده محقق و ثابت شد اینست که مقصود از تاریکی شمس و قمر
و سقوط انجم ضلالت علما و نسخ شدن احکام مرتفعه در شریعت است
که مظهر آن ظهور باین تعبیرات اخبار میدهد و جزا برار را از این کاس طیبه
نیست و جزا اشرار را قسمش نه ان الابرار یشربون من کاس کان مزاجها
کافورا این مسلم است که در هر ظهور بعد شمس علوم و احکام و اوامر و نواهی
که در ظهور قبل مرتفع شده و اصل آن عنصر و مثل آن شمس و قمر معارف و اوامر
منثور و صندوق میشوند تاریک میشود یعنی حکمش و اثرش تمام میگردد و حال ملاحظه
فرمائید که اگر امت انجیل مقصود از شمس و قمر را ادراک مینمودند و با از
منظر علم الهی مستقر میشدند بدون اعتراض و لجاج البته معانی آن را صحیح
میگشتند و اینکونه در ظلمت نفس و هوی مبتلا و گرفتار نمی شدند بلی چون
علم را از مبدء و معدنش اخذ ننمودند لهذا در وادی هلاکت کفر و ضلالت
بهلاکت رسیده اند و همچنین مشهود شد که علامات کل ظاهر شد و شمس
موجود و آفاق صدری اشراق نموده و شمس و قمر علوم و احکام و معارف

قلوبشان انبات شده و چه شقایق های حقایق علم و حکمت که از صدور غیرشان
روئیده و اگر ارض قلوبشان تبدیل نیابد چگونه رجالیکه حرفی تعلیم نگرفته اند و
معلم را ندیده اند و بسیج دبستانی قدم نگذاشته اند بکلمات و معانی تکلم مینمایند که
احدی ادراک نتواند نمود گویا از تراب علم سر بر شته اند و از آب حکمت
لدنی عجین گشته اند بنحیکه میفرماید اعلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء و
این نحو از علم است که ممدوح بوده و هست نه علوم محدوده که از افکار مجربه
کدره حاصل شده و اوراکاهی از هم سرقت مینمایند و بر دیگران افتخار می کنند
ای کاش صدمای عباد از نقوش این تحدیات و کلمات مقدسه پاک و
منقش میشد که تعلق بتجلیات انوار شمس علم و معانی و جواهر اسرار حکمت لدنیه
فائز میگشت حال ملاحظه نما اگر این اراضی جرزه وجود تبدیل نیابد چگونه
محل ظهور اسرار احدیه و بروز جواهر هویه میشد این است که میفرماید یوم
تبدل الارض غیر الارض و از نسمات جود آن سلطان وجود ارض علم
هم تبدیل یافته لو انتم فی اسرار الظهور تفکرون و دیگر معنی این آیه را ادراک
نما که میفرماید والارض جمیعا قبضته یوم القیمة والسموات مطویات
بیمینه سبحانه و تعالی عما یشرکون مضمون آن اینست که بقدرتین اخذ

السماء الفطرت مقصود سماء ادیانست که در هر ظهور مرتفع میشود و
بظهور بعد شکافته میگردد و یعنی باطل و منسوخ میشود و قسم بخدا که اگر در سبت
ملاحظه شود و تفکر اس سما اعظم تر است از تفکر سماء ظاهری قدری تامل فرما
که دینی که سالها مرتفع شده و باشد و جمیع در تحت او نشو و نما نموده و باشند و
باحکام مشرقه او مدتها تربیت یافته و از آباء و اجداد خبر ذکر او را نشنیده
که چشمها جز نفوذ امرش را ادراک نکرده و گوشها جز احکامش را استماع
ننموده و بعد نفسی ظاهر شود و جمیع امصار را بقوت و قدرت الهی تفریق نماید و
فصل کند بلکه هیچ را نفی فرماید حال فکر نما که این عظمت است یا آنچه این جمع
رجاع گمان نموده و اند از تفکر سماء و دیگر رفعت و عزت آنطلعات را ملاحظه
نما که بی ناصر و معین ظاهری در مقابل جمیع اهل ارض اقامه حدود الله میفرمایند
با آنچه ایدی اکثر بر آن وجود های مبارکه لطیفه رقیقه وارد می شود و با کمال قدرت
صبر میفرمایند و با نهایت غلبه تحمل مینمایند و همچنین معنی تبدیل ارض را ادراک
نما که تمام رحمت آن سماء بر قلوبیکه نیسان مکرمت مبذول داشت تبدیل شد

فقره که از مصادر امر تظاهر میشود مقصود امتحان عباد است چنانچه مذکور
شد تا معلوم شود اراضی قلوب جیده عنیره از اراضی جرزه خانیه و همچنین این
از سنت الهی در میان عباد بوده چنانچه در کتاب مسطور است و همچنین آیه
قبله را ملاحظه فرمائید که بعد از بیوت شمس نبوت محوری از شرق بطحا جز
رو به بیت المقدس توجه میفرمودند در وقت صلوة تا آنکه یهود بعضی سفهای
ناشایسته بر زبان راندند که ذکرش شایسته این مقام نیست و سبب تطویل
کلام میشود تا اینکه آنحضرت بسیار مکدر شدند بلحاظ تفکر بتحیر در سماء نظر
میفرمودند بعد جبرئیل نازل شد و این آیه تلاوت نمود قد نری تقلب وجهک
فی السماء فلنولینک قبلة ترضیها تا آنکه در یومی آنحضرت با جمعی اصحاب
بفریضه قیام مشغول شدند و در رکعت از نماز بجا آورده بودند که جبرئیل نازل
شده و عرض کرد قول وجهک شطر المسجد الحرام در اثنای نماز حضرت
از بیت المقدس انحراف جسته بکعبه مقابل شدند فی الحین تزلزل و اضطراب
در میان اصحاب افتاد بقسمی که جمعی نماز را برهم زده و اعراض نمودند این فقره سبب
مکر برای امتحان عباد و الا آن سلطان مشیت قادر بود که بهیچ قبله را تغییر نده

است حال قدری انصاف میخواهد که اگر مقصود اینست که مردم ادراک
نموده و اندیشه خود را مرتب میشده و آنکه این مسئلت که حق بیان و سبب
که مرقی شود بسیر ظاهره و مرکب این امورات شود منسوب بذات نیست
بلکه کوریست فقیر و آنکه است صرف اقرار بر چنین امری و اگر بگوئی مظاهر
امراء و بستند که در قیامت باین امر مامور میشوند افهم غایت بعید است
و بیفایده بلکه مقصود از ارض ارض معرفت و علم است و از سموات سموات
از بیان حال ملاحظه فرما که چگونه ارض علم و معرفت که از قبل مبسوط
شده و بقبضه قدرت و اقتدار قبض نموده و ارض منیعه تازه در قلوب
عباد مبسوط فرموده و بر این جدید و کلمات بدیعه و اشجار منیعه از
صدور منیره انبات نموده و همچنین ملاحظه کن که سموات ادیان مرتفعه
در قبل چگونه در یمین قدرت پیچیده شده و سماء بیان بامر الله مرتفع گشت
و شمس و قمر و نجوم امر بدیعه جدیده نزلین یافت این است اسرار کلمات
که بحجاب کشف و ظاهر گشته تا ادراک صبح معانی فرمائی و سراجهای مطلوبین

بینیو جمیع علم و اسرار آنرا بی حجاب مشاهده فرمائید و نسبت این امور
مکرر برای تربیت و خلاصی نفوس از قفس نفس و هوی و الا آن سلطان حقیقی لم یزل
بذات خود مخفی بوده و از معرفت موجودات و لایزال بکینونة خود مستغنی خواهد بود
از عبارات مکنات یک نسیم از نعمای او جمیع عالم را بخلع غنا مفتخر فرماید و بکلمه
از بحر جود او هر هستی را بحیات باقیه مشرف فرماید ولیکن چون مقصود
اظهار حق از باطل و شمس از ظل است این است که در کل حین امتحانهای مختلفه
از جانب رب العزة جاری چون خبیث از طیب جاریست اگر قدری در انبیای قبل و
ظهور البیان تعقل رود امر بسیار بر اهل دیار سهل شود چه کسی که از افعال و اقوالیکه
مخالف نفس و هوی است محجب نمی ماند و همچنین از انبار سدرهٔ عرفان محروم
نمانید و بر عرش سکون و اطمینان مستریح شوند مثلاً موسی بن عمران که یکی از انبیای
معظم و صاحب کتاب بود در اول امر قبل از بعثت روزی در سوق میگذشت
دو نفر با یکدیگر معارضه مینمودند یکی از آن دو نفس از موسی استمداد جست
آنحضرت او را اعانت نمود و مدعی را بقتل رسانید چنانچه در کتاب
[illegible]

و در آن عصر بیت المقدس را اقرار فرماید و این خلعت قبول را از وی سلب
نماید چنانچه در عصر اکثری از انبیا که بعد از موسی مبعوث بر رسالت شدند مثل
داود و عیسی و دون آنها از انبیای اعظم که مابین این دو نبی آمدند بامر
حکم قبله تغییر داده نشد و همچنین مرسلین از جانب رب العالمین مرسوم را
متوجه همان جهة امر میفرمودند و نسبت ارض هم آن سلطان حقیقی کیست مگر
هر ارضی را که در ظهور مظاهر خود تخصیص بامری دهد چنانچه میفرماید و لله
المشرق و المغرب فاینما تولوا فثم وجه الله باوجود تحقق این امور
چرا تبدیل شد که سبب جزع و فزع عباد شود و علت تزلزل و اضطراب اصحاب
گردد بلی بگو نه امور که سبب وحشت جمیع نفوس است واقع نشود مگر
برای آنکه کل بحکمت امتحان الله در آیند تا صادق و کاذب از هم تمیز و تفصیل
یابد آیا نیست که بعد از اختلاف ناس میفرماید و ما جعلنا القبلة التی کنت
علیها الا لنعلم من یتبع الرسول ممن ینقلب علی عقبیه که مضمون آن
اینست که ما نخواندیم و بر هم نزدیم قبله را که بیت المقدس باشد مگر آنکه بدانیم
که متابعت تو مینماید و که راجع بر عقبیه میشود یعنی اعراض مینماید و اطاعت

شده و کمر تبه او را از بین عباد برگزیده و با مر هدایت کبری مأمور فرمود
و حال آنکه سلطان مصر مقتدر و قاهر بر ان بود که موسی را از قتل ممنوع فرماید تا
باین امم در بین عباد معروف نباشد که سبب وحشت قلوب شود و علت
اختراز نفوس گردد و همچنین در حالت مریم مشاهده نما که آن طلعت قدم
از عظمت امر و تحیر آن روز بی علم فرمود چنانچه مستفاد از آیه مبارکه میشود که
بعد از تولد عیسی مریم از فرمود و با ملکوت زبان گشود که یا لیتنی مت قبل هذا
و کنت نسیا منسیا که در جواب آن ایست ای کاش مرده بودم قبل از ظهور این امر
و آنکه بودم از فراموش شدگان قسم بخدا که کبد از استماع این سخن بسکداز
درد انها میریزد و این اضطراب و حزن نبود مگر از شماتت اعداء و اعتراض اهل
کفر و شقاوت آخر تفکر نمائید که مریم به جواب با مردم میگفت طفلی که پدر او معین
نباشد چگونه میتوان بمردم معین نمود که این اندوح القدس است این بود
که آن محترمه بعد آن طفل را برداشته بمنزل خود مراجعت فرمود تا چشم قوم بر او
افتاد گفتند یا اخت هارون ما کان ابوک امرء سوء و ما کانت امک

تا آنکه بخبر ان الملا یأتمرون بک لیقتلوک مخبر شد و از مدینه بیرون تشریف
بردند و در مدین در خدمت شعیب اقامه فرمودند و در مراجعت در وادی
مبارکه که بقعه سینا باشد وارد شدند و تجلی سلطان احدیه از شجره لاشرقیه
و لا غربیه مشاهده نمودند ندای جانفزای روحانیرا از نار موقده ربانی استماع
فرمود و مأمور بهدایت نفس قرعونی گشت تا مردم را از وادی نفس بسوی
نجات داده بصحرای دلفزای روح وجهی وارد نماید از سلسبیل انقطاع
جمیع من فی الابداع را از حیرت بعد بدار السلام قرب رساند و چون در مصر
فرعون وارد شد و تبلیغ نمود بآنچه مأمور بود فرعون زبان بلی او
گشود و گفت آیا تو نبودی که قتل نفس نمودی و از کافران شدی مثل اینکه
رب العظمه خبر داد از لسان فرعون که بموسی عرض نمود و فعلت فعلتک
التی فعلت و انت من الکافرین قال فعلتها اذا و انا من الضالین
ففررت منکم لما خفتکم فوهب لی ربی حکما و جعلنی من المرسلین
حال تفکر در فرمایش الهی و بدایع امتحانات او کن که نفسی که معروف است

بهم اسباب الزام بر سوء ادب این جماعت مسدود میگردد که مظهر جزای امور و
نتیجه یوم الیوم ظاهر است با اینکه امثال این امور در این ظهور واقع نشده با وجود
این تمسک بشهوات نفس مردود شده و پیشتر از که داود انه و چه بلایا
که وارد آورده اند که در ابداع شبهات آن بظهور نیامده الله اکبر همان که بدیقام
رسید را بگیرد روحانی از جمیع صفاتی مرور نمود و صهبای صحبتکاس از مدینه سبای
ویران دزدید اشارتش جائز اشارت تازی بخشید و در حرا فتوحی بی اندازه
بساط جدیدی مبسوط نمود و از عنان بیشمار جبکران از آن یار بی نشان آورد
که خلعت ذکر از قدش بلیغش بس قاصر است و رداء بیان از قامت منیرش بس کوتاه
بی لفظ مرکب معانی بیمایه و بی لسان اسرار تبیان میکوید و بلیغان ثنا خسار
هجر و فراق را نالان و افغان می آموزد و قاعده در رسوم عشق و عاشقی در مرود آن
تغییر میدهد و کلمهای بدیع رضوان قرب و وصال را رسم دلبری و آداب عشوه
گری تلقین مینماید و اسرار حقایق بر شقایق بستان عشق می گشاید و دقایق رموز
در قلایق آزاد در صدر عشاق بودیعه میگذارد و بنفسی عنایت در این ساعت فرمود
که روح القدس بنهایت صرت میبرد قطره را امواج بحری داده ذره را
طراز خورشید عنایت نمود و بالطاف مقام رسانید که خطاب قصد ناقه

بدکار حال ما طرا باین نشئه کبری و امکان عظمی تبدیل و از بعد لدنی همان ظاهر
روح که در میان قوم بنسبت بی پدری معروف بوده او را بپدر بی نشانی رسانید و
حجت خود را بر کل این سمرات و امراض عالم شاهد فرماید که چه قدر امور
مظاهر ظهور مغایر نفس و هوای عباد از سلطان ایجاد ظاهر میشود و چون
بر این جواهر اسرار مطلع میشوی بمقصود آن نگار مطلع یابی و اقوال و افعال
آن ملیک با اقتدار را مثل هم ملاحظه نمائی تعجب کنی که آنچه در افعال او مشاهده
شود در کلمات او هم ملاحظه کردد و هر چه در کلمات او ملاحظه کردد در افعال او
بنظر آید البته که این افعال و اقوال در ظاهر نفحه بر ای فجار و در باطن
رحمته بر ای ابرار اکر دیده و قلب ملاحظه رود در کلمات منزله از سماء مشیت
بالا موج ظاهر از ملکوت قدرت بکیش مشاهده شود و بر یک قسم ادراک کردد
چنانچه مذکور شد حال ای برادر ملاحظه نما اکر دین محمد چنین اموری ظاهر شود و
چنین حکایت بروز نماید چه خواهند نمود قسم بمزلی وجود منزل کلمات که در بین ما
حکم زبر کفر دارد بر قلم نیاورند کجا کوش میدهند که کفته شود که عیسی از نفخه روح القدس
ظاهر شده و یا موسی از امر مبرم مأمور کشتا کر صد هزار خروش بر ای کوش صدا

این الانسان در آسمان و مقصود از سماء ظاهریست که قریب ظهور آن
فلک سموات سعادت و جریان فلک هدایت بحر عظمت در آسمان
نجمی بر حسب ظاهر پیدا میشود که مبشر است خلق سموات را بظهور آن نبراعظم
و همچنین در آسمان معنی نجمی ظاهر میشود که مبشر است اهل ارض را بان فجر اقوم
اکرم و این دو علامت در سماء ظاهر و سماء باطن قبل از ظهور هر حق ظاهر گشته
چنانچه شنیده اید از جمله خلیل الرحمن که قبل از ظهور آنحضرت نمرود خوابی دید
و کهنه را خواست اخبار دادند بر طلوع نجمی در سماء و همچنین شخصی در ارض
ظاهر شد که مردم را بشارت میداد بر ظهور آنحضرت و بعد از او بکلیم
کلیم الله بود که کهنه آزمان فرعون را خبر دادند که کوکبی در سماء طالع
شده که زوال است بر اعتقاد فطره که بلاک تو و قوم تو بر دست او است
و همچنین عالمی پیدا شد که شبانی بسرائیل را بشارت و قتل میداد
و اطمینان میداد چنانچه در کتب مسطور است و اگر تفصیل این امور
ذکر شود این رساله کتابی میشود و دیگر دوست ندارم بحکایات واقعه قبل را
ذکر نمایم و خدا شاهد است که در این سماء که مشرف شده ا کلا

از قسطنطنیه مبعوث نموده و جاهلان را بر صدر علم منزل داده و ظالمان را
بر فراز عدل محل معین نموده و عالم هستی بجمیع این عنایات حامل گشته تا کی
اثر این عنایت غیبی در خاکدان ترابی ظاهر میشود و تشنگان ارض افتاده
را بکوثر زلال محبوب رسانده و گمگشتگان صحرای بعد و فیض را بسراپرده
قرب و جمال معشوق حاضر کرده اند و در ارض قلوب که این جهان مقدس انبات
نماید و از ریاض نفوس که شقایقهای حقایق نفس بشگفد بهاری نرخیزد سدره
عشق در سینای حب مشتعل شده که بآهنگهای بیان افسرده کرده و با اتمام
پذیرد و عطش این حوت را بحر نشاند و این سفینه ناری جز در بارد روی یار
مقر نگیرد پس ای برادر سراج روحرا از مشکوة قلب بدین حکمت برافروز
و بزجاج عقل حفظش نما تا نفسهای نفس مشرکه او را خاموش نکند و از نور
باز ندارد و کذالک نرتل علیک من انوار شموس الحکمة و العرفان لتطمئن
بها قلبک و تکون من الذین هم کانوا بحبها عین الایقان فی هواء العلم مطیرا
و قوله حینئذ یظهر علامة ابن الانسان فی السماء میفرماید بعد از کسوف شمس

سعید و مدبر بصور انس میبوده چهار هزار و صد و واحد و چهار روز
که موسوم بسلمان شد بشرف خدمتشان مشرف بود و زمان وفات هریک
میرسید روز به از روز دیگری میفرمودند تا نوبت بچهارم رسید و او در حین
موت فرمود ای روز به بعد از تکفین و تدفین من برو بجائی که شمس محمدی
اشراق مینماید و بشارت باو تا از لقای آنحضرت تا رسید باین امر بدیع منیع
و اکثر از منتظران ظهور نجم را در سماء ظاهر دانند و همچنین در ارض هم
نورین نیرین احد و کاظم قدس الله ترابهما پس از این معانی هر بین شک قبل
از ظهور هریک از مرایای احدیه علامات آنظهور در آسمان ظاهر و آسمان
باطن که محل شمس علم و قمر حکمت و انجم معانی و بیانست ظاهر میشود و آن
ظهور انسان کامل است قبل از هر ظهور برای تربیت و استعداد عباد از برای
لقای آنشمس هویه و قمر احدیه و قوله و نوح کل قبایل الارض و یرون ابن
الانسان آتیا علی سحاب السماء مع قوة و مجد کبیر تلویح این بیان اینست
که یعنی در آنوقت نوحه میکنند عباد از جهة فقدان شمس جمال الهی و قمر علم
و انجم حکمت لدنی و در این آنها مشاهده میشود که آنطلعت موعود و جمال
معهود از آسمان ناز ظاهر میشود در حالتیکه بر ابر سوار است یعنی آنجمال

باحجاب اسماء جمیع خلق ارض بر تناطی خواهد شد و باکروهی از جاهلان
بر بحر علم وارد کردند و با تشنگان معرفت بر سلسبیل حکمت واصل آیند و الا
این عبد اشتغال باینقلاترا ذنب عظیم میدانم و عصیانی کبیر مشمرم و همچنین
نزول یکایک ظهور عیسی شد چند هزار حوس که اطلاع یافتند بر ظهور نجم عیسی
در سماء بآن نجم آمدند و داخل شدند بشریکه مقر سلطنت هیرودوس بود
و در آن ایام سلطنت آنممالک و قبضه تصرف او بود و کانوا فاتحین این
هیرودوس ملک الیهود و الا قدر ایا نجمه فی المشرق و وافینا لنسجد له و بعد
از تفحص معلوم نمودند که در بیت لحم یهود آن طفل متولد شد این علامت
در سماء ظاهر و علامت در سماء باطن که سماء علم و معانی باشد ظهور یحیی بن
ذکریا بود که مردم را بشارت میداد بظهور آنحضرت چنانچه میفرماید
انی انا صوت مبشر یحیی مصدقا بکلمة من الله و سیدا و حصورا و مقصود
از کلمة حضرت عیسی است که یحیی مبشر بظهور او بود و در الواح سماوی هم
مسطور است کان یوحنا کمرزنی بر تبه یهود افاظا تو بوا فقد اقترب
ملکوت السموات و مقصود از یوحنا یحیی است و همچنین قبل از ظهور جمال
محمدی آیات ظاهری ظاهر شد و آیات باطن که مردم را در ارض بشارت

من السماء بایکه از لسان عباد اسماء ظاهر میشود اگر قدری مراعات
قلب و از غبار اعراض پاک و لطیف فرمائی جمیع توحیدات کلمات
کل را جامعه بوده و در هر ظهوری ادراک مینمائی سر اعلم و اوقف
میشوی ولیکن تا حجابات علمیه را که مصطلح بین عباد است بنار انقطاع نسوزانی
بصبح نورانی علم حقیقی فائز نگردی و علم بدو قسم منقسم است علم الهی
و علم شیطانی آن از الهامات سلطان حقیقی ظاهر و این از تخیلات
نفس ظلمانی باحر منعلم آن حضرت باری و منعلم این وساوس نفسانی
بیان آن اتقوا الله یعلمکم الله و بیان این العلم حجاب الاکبر اثمار الشجر صبر و
شوق و عرفان و محبت و اثمار این شجر کبر و غرور و سخوت و از بیانات
صاحبان بیان که در بعض علم شمرده اند هیچ را نیجه این علوم ظلمانی
که ظلمت آن همه بلاد را فرا گرفته استشمام نمیشود این شجره خبیثه و فحشا
ثمری نیارد و جز غل و بغضا حاصلی نبخشد ثمرش سم قاتل است و ظلش
نار مهلکه فنعم ما قال نشک باذیال الهوی فاخلع الحیا و خل سبیل الباکین

الهی از سموات مشیت ربانی در هیکل بشری ظهور مینماید و مقصود از سما
نیست مگر جهة علو و سموکه آن محل ظهور اشراق قدسیه و مطالع قدیمه
و این کینونات قدیمه اگرچه بحسب ظاهر از بطن امهات ظاهر میشوند
ولیکن فی الحقیقه از سموات امر نازلند و اگرچه بر ارض ساکنند
ولیکن بر رفرف معانی مستقرند و در حینی که میان عباد مشی مینمایند در هوای
قرب طایرند بلی حرکت رجل در ارض روح مشی نمایند بلی بر معارج احدیه
پرواز فرمایند در هر نفسی مشرق و مغرب ابداع را طی فرمایند و در
هر آنی ملکوت غیب و شهود را سیر نمایند بر عرش لایشغله شان عن
شان واقفند و بر کرسی کل یوم هو فی شان ساکن از علو قدرت سلطان
قدم و سمو مشیت فلک اعظم مبعوث می شوند اینست که میفرماید از آسمان
نازل میشود و لفظ سماء در بیانات شئون معانی بر مراتب کثیره اطلاق میشود
مثلا سماء امر و سماء مشیت و سماء اراده و سماء عرفان و سماء ایقان
و سماء تبیان و سماء ظهور و سماء بطون و امثال ذلک و در هر مقام
از لفظ سما معنی اراده میفرماید که غیر از واقفین اسرار احدیه و شارعین

قواعد و رسوم عادیه و تقدم متوسمین از عوام بر سر عین از علما و همچنین ظهور
استحالل از آنیه بر حدوث ذات بشریه از اکل و شرب و فقر و غنا و عزت
و ذلت و نوم و یقظه و امثال ذلک از آنچیزها میکه مردم را بشبهه
می اندازد و منع مینماید همه این جهات بتمام تصریح شده است آنقدر میکه سوات
علم و عرفان کل من فی الارض باد میشکافد و شق میکرده چنانچه میفرماید یوم
تشقق السماء بالغمام و همچنانکه غمام ابصار ناس را منع مینماید از مشاهده
شمس ظاهری همین قسم هم این شئونات مذکوره مردم را منع می نماید از
ادراک الشمس حقیقی چنانچه مذکور است در کتاب از لسان کفار و قالوا
مالهذا الرسول یاکل الطعام و یمشی فی الاسواق لولا انزل الیه ملک
فیکون معه نذیرا امثل اینکه ملاحظه میشود از اسباب قهر ظاهری و ابتلای
ظاهری و همچنین لزومات عنصری مجبوری از قبیل جوع و امراض و حوادث
هکذا نیه چون این مراتب از آن هیاکل قدسیه ظاهر میشد مردم در صحرای شک
و ریب و بیابانهای وهم و تحیر متحیر می ماندند که چگونه میشود نفسی از جانب خدا

علوم ربانی کرده و هست که میفرماید السالک فی الصحو ابیضاد اکرکن الحمرا
لن یصل الی مقام و لذا قال تکلف القصد عمای ایدی الناس اینست شرط سالک
درست تفکر و تعقل فرموده و با جواب بر مقصود کتاب واقف شوی
باری از مطلب دور نادیم اگرچه همه ذکر مطلب است ولیکن قسم بخدا آنچه
میخواهم اختصار نمایم و باجمال کفایت کنم می بینم زمام قلم از دست
رفته و باز خود این چه قدر از لئالی بشمار که نامفته در صدف قلب مانده و چه
مقدار جوریات معانی که در غرفهای حکمت مستور گشته که احدی مس آنها
ننموده لم یطمثهن انس قبلهم و لا جان و باجمله این بیانات کوباحرفی از
مقصود ذکر نشده و رمزی از مطلوب مذکور نیامد تا کی محرمی یافت شود
و احرام حرم دوست بندد و بکعبه مقصود واصل گردد دل گوش و لسان
اسرار بیان نشنود و نیابد پس از این بیانات محکمه واضحه لایحه مقصود
از تمام آیه منزله معلوم شد و مفهوم گشت و اینکه میفرماید باابر و غمام
نازل میشود مقصود از ابر آن امور نیست که مخالف نفس و هوای ناس است

اول واین زمان نیز ملاحظه شد پس باید جهدی نمود تا با عانت غیبی از این حجابات
ظلمانی و غمام امتحانات ربانی از مشاهده جمال نورانی ممنوع نشویم و او را بی
او نشناسیم و اگر هم حجت بخواهیم یک حجت و برهان اکتفا نمائیم تا بفیض
نامتناهی که جمیع فیوضات نزد او معدوم صرفست فائز گردیم نه آنکه
هر روز بخیالی اعتراض نمائیم و بهوائی تمسک جوئیم سبحان الله با وجود
اینکه از قبل این امورات را بکلو بجات عجیبه و اشارات غریبه خبر داده تا
جمیع ناس اطلاع یابند و در آن روز خود را از بحر الجود و فیوضات محروم
نسازند مع ذلک امر چنین واقع میشود که مشهود است و این مضمونات در قرآن
هم نازل شده چنانچه میفرماید یوم یاتی الله فی ظلل من الغمام و علمای
ظاهر بعضی این آیه را از علایم قیامت موهوم که خود تعقل نموده و ذکر فرموده اند که مضمون
آن اینست که روزیکه میآید خدا در سایه ابر و حال آنکه این مضمون در اکثر کتب
سماوی مذکور است و وجهه اما کن در ذکر علامات ظهور بعد ذکر فرموده اند چنانچه
از قبل ذکر شد و همچنین میفرماید یوم تاتی السماء بدخان مبین یغشی الناس

با مور جزئیه شود چنانچه شنیده و اند از ابتلای هریک و اصحاب او از فقرا و امرا
و ذلت چنانچه سرهای اصحاب بیشمار از شهرها بهدیه میفرستادند و دیگران را
منع مینمودند از آنچه با و مامور بودند و هر کدام در دست اعدای
دین مبتلا بودند تفصی که بر ایشان وارد می آوردند آنچه اراده می نمودند
و این معلوم است که تغییرات و تبدیلات که در هر ظهور واقع میشود و همان
علامیست تیره که حایل میشود بصر عرفان عباد را از معرفت الشمس الهی که از شرق
هویه اشراق فرموده زیرا که سالها عباد بر تقلید آباء و اجداد باقی هستند و با آباء
و طریقی که در شریعت مقرر شده و تربیت یافته اند نگریسته و ملاحظه نمایند
شخصی که در میان ایشان بوده و در جمیع حدوثات بشریه با ایشان یکسان است
و مع ذلک جمیع آنحدوثات شریعه که در قرنهای متمادیه بآن تربیت یافته اند
و مخالف و منکر آنرا کافر و فاسق و فاجر و بشمار آمده بمجرد از میان برداشته
و این مسئله این امور حجاب و غمام است از برای آنهائیکه قلوبشان از سبیل
انقطاع بخشیده و از کوثر معرفت نیاشامیده و بمجرد استماع این امور چنان

قل هو تواعیظکم ان الله علیم بذات الصدور و عنقریب است که
اعلام قدرت الهی را در جمیع بلاد مرتفع بیند و آثار غلبه و سلطنت او را در جمیع
دیار ظاهر مشاهده فرمائی باری اکثر علما چون این آیات را ادراک ننمودند
از مقصود و قیامت واقف نشدند لذا جمیع از اجتماعات محروم ماندند حبیب
لایشعر تعبیر فرمایند خدای واحد شاهد است که اگر قدری بصیرت باز شود کل
همین دو آیه جمیع مطالب را که مقصود است ادراک میشود و بصبح خیر ابتدا
بعنایت رحمن واصل میگردند که لک نفس علیک حامیة البقاء علی فرقان
سدرة البهاء لعل تکونن فی مناهج العلم و الحکمة باذن الله مسلکا و قوله ربنا
ملائکتنا الی آخر القول مقصود از این ملائکه آن نفوسی هستند که قوه روحانی صفات
بشریه را بانوار محبت الهی سوختند و بصفات عالمین و کروبیین متصف گشتند
چنانچه حضرت صادق در وصف کروبین میفرماید قومی از شیعیان ما هستند
خلف عرش دارند ذکر خلف العرش اگرچه معانی بسیار منظور بوده و هم بر حسب
ظاهر و هم بر حسب باطن ولیکن در مقام مذلت بر عدم وجود شبیه چنانچه در تعلم

و فرد میگیرد مردم راه نیست عذاب الیم و همین امور آنرا که مغایر نفس
خبیثه و مخالف هوای ناس است حضرت رب العزة محکمات میزان
قرار داده و بآنها امتحان میفرماید عباد خود را و تمیز میدهد سعید را از شقی
و معرض را از مقبل چنانچه مذکور شد و اختلافات و نسخ و هم رسومات
عادیه و اقدام اعلام محدوده را بدخان در آیه مذکوره تعبیر فرموده و کدام
دخان اعظم از این دخان که فرو گرفته جمیع ناس را و عذابیست برای
انها که هرچه میخواهند رفع آن نمایند قادر نیستند و بنار نفس و هوی جمیع جدالی
جدید مبتدع نمایند زیرا که هرچه میشنوند که این امر بدیع الهی و حکم منیع صمدانی اعدای
ناقض ظاهر شده و هر روز در علو است ناری جدید و قلوبشان مشتعل میشود
و آنچه ملاحظه مینمایند از قدرت و اقتدار و ثبوت این اصحاب که هر روز
بعنایت الهی محکم تر و راسخ تر میشوند اضطراب تازه در نفوسشان
ظاهر میگردد و در این ایام که بحمد الله سطوت الهی چنان غلبه فرموده که
جرئت تکلم ندارند و اگر یکی از اصحاب حق را که صد هزار جان بذل

باشد بلکه فی الفور همه اهل ارض را اضطراب بقسمی احاطه میکند که قادر بر حرف
و تکلم نیستند تا چه رسد بر رد و قبول و نظر بعدم ادراک اینمعانی بود که جمعی از علمای
نصاری با آنحضرت معارضه نمودند که اگر تو آن نبی موعودی چرا با تو نیستند
آن ملائکه که در کتب مسطور است که باید با جمال موعود بیایند تا او را اعانت
نمایند در امرا و مقتدر باشند برای عباد چنانچه رب العزه از لسان ایشان
خبر داده که لولا انزل الیه ملک فیکون معه نذیرا که مضمون او اینست
چرا فرو فرستاده نشد با محمد ملکی پس باشد او بیم دهنده و ترسانده مردمان را
که در جمیع اعصار و اعصار انبیاء از اعتراضات و اختلافات در میان امم
بوده و همیشه ایام مشغول بر خارف قول میشدند که فلان علامت ظاهر نشد
و فلان برهان پیدا نه و این مرضها عارض نمیشد اگر آنکه بتمسک علمای
عصر سمعشان در تصدیق و تکذیب این جواهر مجرده و هیاکل الهیه دائم
نظر باستراق در شئونات نفسیه و اشتغال بامورات دنیه خائب این نفوس
باقیه را مخالف علم و ادراک و معارض جهد و اجتهاد خود میدیدند و معانی کلمات

این قول آنحضرت و حال مشاهده کن چه قدر از این خلق بی انصاف که را بآنچه
ایمان نیاورده اند مع ذلک کسانیرا که قبول ایشان ایمان محقق میشود نسبت
بکفر میدهند باری چون این وجودات قدسیه از عوارض بشریه پاک و مقدس
گشته و متخلق باخلاق روحانیین و متصف باوصاف مقدسین شدند لهذا
اسم ملائکه بر ان نفوس مقدسه اطلاق گشته باری این است معنی این کلمات که در
فقرهٔ آن بایات واضحه و دلیلهای متقنه و براهین لایحه اظهار شد و چون اهم
عیسویان نمیدانی نرسیدند و این علامات بر حسب ظاهر چنانچه خود و علمای
ایشان ادراک نموده اند ظاهر نشد لهذا بطلان ظاهر قدسیه از آن یوم تا حال امثال
نمودند و از جمیع فیوضات قدسیه محروم شدند و از بدایع کلمات صمدانیه
محجوب گشتند و چنین شأن این جباره در یوم معاد و اینقدر ادراک نمودند
که اگر در هر عصری علایم ظهور مطابق آنچه در اخبار است در عالم ظاهر ظاهر
شود و دیگر گرایا برای انکار و اعراض نماند چگونه میان سعید و شقی و مجرم
و متقی تفصیل میشود مثلا انصاف دهید که اگر این عبارات که در انجیل

از جواب میشوند شک باین نماند که این کتب تحریف شده و من عند الله نبوده و نیست و حال اگر خود عبارات آیه شهادت میدهد از اینکه من عند الله است و مضمون همین آیه در قرآن هم موجود است لو انهم تعرفون و با اینکه مقصود از تحریف را و ایشان ادراک نموده اند بلی در آیات نسبت بکلمات مراد ایشان همین آیه ذکر تحریف غالبین و تبدیل مستکبرین هست و لیکن در خواص مخصوصه ذکر شده و از آنجمله بحکایت این صور یاست که در وقتیکه اهل خیبر در حکم قصاص زنای محصن و محصنه از نفس فرقان سئوال نمودند و آنحضرت فرمود حکم خدا رجم است و ایشان انکار نمودند که در تورات چنین حکمی نیست حضرت فرمود از علمای خود که را مسلم و کلام او را مصدق این صور یا را قبول نمودند و حضرت او را احضار نمود و فرمود انشدک بالله الذی فلق لکم البحر و انزل علیکم المن و الظل و کلم الغمام و نجیکم من الغرق و ما وعد فضلکم علی الناس بان تذکر لنا حکم یا موسی فی قصاص الزانی المحصن و الزانیة المحصنة که مضمون او اینست که آنحضرت این صور یا را باین قسمها که شکه قسم داده و ذکر در تورات حکم قصاص در زنا مر[illegible]

ما یوس و مهجور نمودند با اینکه خود مدعی و معتقد بحدیث مشهور که میفرماید حدیثنا صعب مستصعب و در جای دیگر میفرماید ان امرنا صعب مستصعب لا یحتمله الا ملک مقرب او نبی مرسل او عبد امتحن الله قلبه للایمان و مسلم است نزد خود ایشان که هیچیک از این ثلاثه در حق ایشان صادق نیست در قسم اول که واضح است و اما ثالث هرگز از امتحانات الهی سالم نمانده و در ظهور حکمت الهی جز غیش چیزی از ایشان بظهور نرسید سبحان الله با وجود اقرار باین حدیث علمائیکه در مسایل شرعیه بسنوز در فتق و شکند چگونه در غوامض مسایل اصول الهیه و جواهر اسرار کلمات قدسیه اظهار علم میتوانند فلان حدیث که از علایم ظهور قائم است بنحوی ظاهر شده با اینکه را یحه معانی احادیث را ابدا ادراک ننموده و خیال از اینکه جمیع علامات ظاهر شده و صراط امر کشیده گشته و المؤمنون کالبرق علیه یمرون و هم بظهور العلامة ینظرون قل ما یظهر الجهال فانتظروا انا کنا ان الذین من قبلکم لمن المنتظرین و اگر از ایشان سئوال شود که از شرایط ظهور انبیای بعد که در کتب قبل است از جمله آنها علامات ظهور و اشراف شمس

درباره آنها صدور یافت چنانچه الیوم مشهود است که چگونه تحریف نموده
امت فرقان آیات کتاب و علامات ظهور اسمیل و هوای خود تغییر میدهند
چنانچه مشهود است و در مقام دیگر میفرماید و قد کان فریق منهم یسمعون
کلام الله ثم یحرفونه من بعد ما عقلوه و هم یعلمون و این آیه هم دلست بر تحریف
معانی کلام الهی نه در محو کلمات ظاهره چنانچه از آیه مستفاد میشود و معقول مستفیم
هم ادراک مینماید در موضع دیگر میفرماید فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم
ثم یقولون هذا من عند الله لیشتروا به ثمنا قلیلا الی آخر الآیه و این آیه
در شان علمای یهود و بزرگان ایشان نازل شد که آنها بواسطه اغراض نفسانی
خاطر اغنیا و استجلاب زخارف دنیا و اظهار فضل و کمالات واهی چند بر دست خود
نوشتند و بدلیل چند مستدل شدند که کتاب آنها جایز نه و نسبت داده اند آنرا
خود را که از اسفار تورات مستفاد گشته چنانچه الیوم مشاهده میشود که چه مقدار
تدبر این امر بدیع علمای جاهل عصر نوشته اند و گمان نموده اند که این مغتریات
مطابق آیات کتاب و موافق کلمات اولی الالباب است باری مقصود

عرض نمود چون بحت التحریف المقدس البوحت و جمیع یهود در اقصی نقاط
دیگر یهودی در ارض باقی نماند الا معدودی قلیل و علمای انصر نظر بقلت
یهود و کثرت عمالقه بمشاوره جمع شدند که اگر موافق حکم تورات عمل شود آنچه
از دست بحت النصر بیات یافته بحکم کتاب معقول میشوند و با نیصالح حکم قتل را
از میان بالتمره برداشتند باری در این بین جبرئیل بر قلب منیرش نازل شد و این
آیه عرض نمود یحرفون الکلم عن مواضعه این یک موضع بود که ذکر شده و در
اینمقام مقصود از تحریف بنحالست که این جمع رعاع فهم نموده اند چنانچه بعضی
میگویند که علمای یهود و نصارا آیاتی را که در وصف طلعت محمدیه بود از کتاب
موجود محو نمودند و مخالف آنرا اثبت کردند این قول نهایت سخیفی و بی اصل است
آیا میشود کسیکه معتقد بکتابی گشته و من عند الله دانسته او را محو نماید
و از این گذشته تورات در همه روی ارض بود منحصر بیک دو مدینه نبود که بتوانند
تغییر و تبدیل نمایند بلکه مقصود از تحریف همین است که الیوم جمیع
علمای فرقان بآن مشغولند و آن تفسیر و معنی نمودن کتابست بر هوی و میل
خود و حال یهود در زمان حضرت آیات تورات را که مدار طریقه حضرت بود

ازلیه که انوار الله نور السموات و الارض عالم را احاطه نموده و سراد
عصمت و حفظ و بقای الله الان بیم نوره مرتفع گشته و ید قدرت و ید
ملکوت کلشئی مبسوط و قائم شده کمر همت را محکم باید بست که شاید بعنایت
و کرمت الهی در مدینه قدس سیر انا الله وارد شویم تا بمواقع عز ابدیه راه
مقر یابیم انشاء الله باید چشم دل را از اشارات آب و گل پاک نمود تا
ادراک مراتب مالانهایه عرفان نمائید و حق را ظهور آن بینید که در سماء
وجودش بدلیل محتاج نشوید و با بحجی متمسک جوئید ای سائل محب اگر
در هوای روح وحانی طائری حق را ظاهر فوق کلشئی بینی نفسی که جز
او را نیابی کان الله ولم یکن معه من شئ و انمقام مقدس از آنست که
بهیچ دلیلی مدلل شود و بآنکه برهانی باهر آید و اگر در فضای قدس حقیقت
سایری کل اشیا بمعرفت او معروف فند و او بنفسه معروف بوده
و خواهد بود و اگر در ارض دلیل ساکنی کفایت کن بآنچه خود فرموده و انه لم
یکفهم انا انزلنا علیک الکتاب اینست حجتی که خود قرار فرموده
عظ[illegible]

و افترای صرفست بلی ذکر تحریف بانحیثی که ذکر شده در امکن مشخصه هست
چنانچه بعضی از آنرا ذکر نمودیم تا معلوم و مبرهن شود بر هر ذی بصری که احاطه علوم
ظاهره هم نزد بعضی از متبحرین الهی هست دیگر معارضین باین خیال نیفتند و معارضه
ننمایند که فلان آیه دلیل بر تحریف است و این اصحاب از عدم اطلاع ذکر این
مراتب و مطالب را نموده و اند و دیگر اگر ذکر آیات که مشعر بر تحریف است
در بارهٔ بعود نازل شده و لو انتم فی جزایر علم الفرقان تجرون اگرچه از بعضی حفظه
ارض شنیده شد که انجیل سماوی در دست نصاری نیست و بآسمان رفته
دیگر غافل از اینکه از همین قول نسبت کمال ظلم و جبر برای حضرت باری ثابت
میشود زیرا که بعد از آنکه شمس جمال عیسی از میان قوم غایب شد و بملکوت
چهارم ارتقا و صعود نمود و کتاب حق جل ذکره که اعظم برهان او است
میان خلق او او هم غایب شود و دیگران خلق از زمان عیسی تا زمان اشراق
شمس محمدی بچه متمسکند و بکدام امر امور و دیگر چگونه مورد انتقام منتقم حقیقی
میشوند و محل نزول عذاب و سیاط سلطان معنوی میگردند از همه گذشته

مبرهن و واضح شود که شمس حقیقت و مرایای احدیت در هر عصر
و زمان که از خیام غیب هویه بعالم شهادة ظهور میفرماید بر اثر بیت
ممکنات و ابلاغ فیض بر همه موجودات باسلطنتی قاهره و سطوتی غالبه
ظاهر میشوند چه که این جواهر مخزونه و کنوز غیبیه ممکنه محل ظهور بفضل سبحانه
و بحکم ما یرید و براد و لو العلم و افئدة و غیره واضحست که غیب هویه و ذات
احدیه متقدس از بروز و ظهور و صعود و نزول و دخول و خروج بوده و هیچگاه
از وصف بروصفی و ادراک هر مدرکی لم یزل در ذات خود غیب بوده
و هست و لایزال بکینونة خود مستور از ابصار و انظار خواهد بود لا تدرکه
الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر چه میان او و ممکنات
نسبت و ربط و فصل و وصل و یا قرب و بعد و جهة و اشاره هیچوجه ممکن نه
زیرا که جمیع من فی السموات و الارض بکلمهٔ امر او موجود شدند و باراده
او کرسی مشیت است از عدم و نیستی بحت بات بعرصهٔ شهود و هستی قدم
گذاشتند سبحان الله بلکه میان او ممکنات و کلمات او هم نسبت و ربطی نبوده

از اهل بیان و عرفا و علما و سمعای ان اسئلکم بما یبلغکم که وصایای الهی
که در کتاب فرموده فراموش ننمایند و همیشه ناظر باصل امر باشند
که مبادا بین ظهور آنجوهر الجواهر و حقیقة الحقایق و نور الانوار متمسک
بعضی عبارات کتاب شوند و بر او وارد آورند آنچه را که در کور فرقان
وارد آمد که السلطان هو الله قادر است بر اینکه جمیع بیان و خلق او را بحرفی از ابداع
کلمات خود قبض روح فرماید و یا بحرفی جمیع را حیات بدیعهٔ جدیده بخشد و از قبور
نفس و هوی محشور و مبعوث نماید ملتفت و مراقب بوده که جمیع متمسکان باین بابِ
واوکت ایام و لقای او میشود لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق
و المغرب و لکن البر من آمن بالله و الیوم الاخر فلتمسکن باذیال
البیان ما و صیناکم بالحق لعل تسکنن فی ظل کان فی ایام الله ممدودا

الباب المذکور فی بیان ان شمس الحقیقة و مظهر نفس
الله لیکونن سلطانا علی من فی السموات و الارض و ان لن یطیعه احد
من اهل الارض و غنیا عن کل من فی الملک و ان لم یکن عنده و بنار
کذلک نظهر لک من اسرار الامر و نلقی علیک من جواهر الحکمة

شئی بطلعت هستی متفخر نباید و بوجود مشرف نشود چه آفتابهای معارف
که در ذرهٔ مستور شده و چه بحرهای حکمت که در قطرهٔ پنهان گشته خاصه
انسان که از بین موجودات باین خلع تخصیص یافته و باین شرافت ممتاز
گشته چنانچه جمیع صفات و اسمای الهی از مظاهر انسانی بنحو اکمل و اشرف
ظاهر و هویدا است و کل این اسماء و صفات راجع باو است اینست که فرمود
الانسان سری و انا سره و آیات متواتره که مدل و مشعر بر این مطلب
رقیق لطیف است در جمیع کتب سماویه وصف الهیه مسطور و مذکور است چنانچه
سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم و در مقام دیگر میفرماید و فی انفسکم
افلا تبصرون و در مقام دیگر میفرماید و لا تکونوا کالذین نسوا الله فانساهم
انفسهم چنانچه سلطان بقا روح من فی سرادق الفناء و میفرماید من عرف
نفسه فقد عرف ربه قسم بجمال ابهی مخدوم من اگر قدمی در این عبارات
تفکر فرمائی ابواب الهیه و مصابیح علم نامتناهی را بروجه خود گشوده و
باری از این بیانات معلوم شد که جمیع اشیاء حاکی از اسماء و صفات الهیه
هستند هر کدام بقدر استعداد خود و مشهد معرف الله نفسه که جامع

دلکما بر عدم بلوغ معرفت آنچه هر الجواهر و بر عجز از عرفان و وصول آن
حقیقة الحقایق مقرر و معترفند و چون ابواب عرفان ذات ازل بر وجه
ممکنات مسدود و مشهد لذا باقتضای رحمت واسعه سبقت رحمتی بر تکلیف و
رحمتی بر تکلیف جواهر قدس نورانیه از عوالم روح روحانی بهیاکل عز انسانی
در میان خلق ظاهر فرمود تا بحکایت نماید از آن ذات ازلیه و سماوج عزیه
و این مرایای قدسیه و مطالع بهیه بتمام علم از آن شمس وجود و جوهر مقصود
بحکایت مینماید مثلا علم الهیان از علم او و قدرت الهیان از قدرت او
و سلطنت الهیان از سلطنت او و جمال الهیان از جمال او و ظهور الهیان
از ظهور او و الهیانند خازن علوم ربانی و مواقع حکمت صمدانی و مظاهر
فیض نامتناهی و مطالع شمس لایزالی چنانچه میفرماید لا فرق بینک و
بینهم الا بانهم عبادک و خلقک و بس است مقام انا هو و هوانا
که در حدیث مذکور است و احادیث و اخبار مدله بر این مطلب بسیار است
و این بنده نظر باختصار متعرض ذکر آنها نشدم بلکه آنچه در آسمانها و زمین است

پس معلوم و محقق شد که محل ظهور و بروز جمیع این صفات عالیه و اسمای
غیر متناهیه انبیاء و اولیای او هستند خواه بعضی از این صفات در آن هیاکل
نورانیه بر حسب ظاهر ظاهر شود و خواه نشود نه اینست که اگر صفتی
بر حسب ظاهر از آن ارواح مجرده ظاهر نشود نفی آن صفت از آن
محال صفات الهیه و معدن اسماء ربوبیه شود لهذا بر جمیع این وجودات نفیسه
و طلعات بدیعه حکم جمیع صفات الله از سلطنت و عظمت و امثال آن
جاریست اگرچه بر حسب ظاهر بسلطنت ظاهره و غیر آن ظاهر نشوند و این مقصود
بر هر ذی بصری ثابت و محقق است دیگر احتیاج برهان نیست بلی این جمله
چون از عیون صافیه غیبیه و علوم الهیه تفاسیر کلمات قدسیه را اخذ نمودند
اند لهذا تشنه افسرده بر وادی ظنون و غفلت سایر نمودند از بحر عذب
فرات معرض شدند و در حول ملح اجاج طائف شدند چنانچه در وصف ایشان در
قرآن میفرماید بیان فرموده و ان یروا سبیل الرشد لا یتخذوه سبیلا
و ان یروا سبیل الغی یتخذوه سبیلا ذلک بانهم کذبوا بآیاتنا و کانوا
میفرماید اکیون لغیرک من الظهور ما لیس لک حتی یکون هو المظهر لک
نعیت هین لاتراک و بازسلطان بقا میفرماید بما رایت شیئا الا و قد رایت
الله قبله او بعده و در روایت کمیل نور اشراق من صبح الازل فیلوح علی
هیاکل التوحید آثاره و انسان کامل اشرف و اکمل مخلوقات الله دلیلا
و اعظم کفایه است که از سایر معلومات و اکمل انسان و افضل و الطف او
مظاهر شمس حقیقت بلکه باسمای ایشان موجود بارادهٔ ایشان و متحرکند بافاضات
لولاک لما خلقت الافلاک بلکه کل در ساحت قدس ایشان معدوم صرف و مفقود
محضند بلکه منزه است ذکر ایشان از ذکر غیر و مقدس است وصف ایشان
این هیاکل قدسیه مرایای اولیه ازلیه هستند که بکمالات نموده اند از غیب
الغیوب و از کل اسماء و صفات او از علم و قدرت و سلطنت و عظمت
و رحمت و حکمت و عزت و جود و کرم و جمیع این صفات از ظهور این جواهر
احدیه ظاهر و هویدا است این صفات مختص بعضی دون بعضی نبوده
و نیست بلکه جمیع انبیای مقربین و اصفیای معدنین باین صفات موصوف

مطلوب است و این تخصیص جائی ندارد و در حق جمیع آن مظاهر قبل و بعد حکم
و جمیع صفات و اسمائ ثابت و محقق است زیرا که مظاهر صفات غیبیه و
مطالع اسرار الهیه اند چنانچه مذکور شد و دیگر آنکه مقصود از سلطنت عظمی
و قدرت آنحضرت است بر جمیع ممکنات خواه در عالم ظاهر باستیلای
ظاهری ظاهر شود یا نشود و این بسته باراده و مشیت خود آنحضرت است
ولیکن بر آنجناب معلوم بوده که سلطنت و غلبه و حیات و موت و حشر و نشر
که در کتب قبل مذکور است مقصود این نیست که الیوم این امور ظاهر و آشکار
مینمایند بلکه مراد از سلطنت سلطنتی است که در ایام ظهور هر یک از شئون حقیقت
بنفسه لنفسه ظاهر میشود و آن احاطه باطنیه است که بآن احاطه مینمایند کل
من فی السموات والارض را بعد باستعداد کون و زمان و خلق در عالم
ظاهر بظهور میآید چنانچه سلطنت حضرت رسول حال در میان ناس ظاهر
و هویدا است و دلیل اول امر آنحضرت آن بود که شنیدید که چه مقدار از اهل کفر و
ضلال که علمای آنعصر و اصحاب ایشان باشند بران جوهر فطرت و سایر
و ضلالت را مشاهده کنند او را برای خود راه و وصول بحق قرار دهند
و این اقبال و اعراض از حق ظاهر نشد یعنی باین ضلالت و کفر احدی مبتلا
نشد مگر بحجابی که تکذیب کرد ند آیات ما را و بود ند از نزول آیات ما
و ظهورات آن غفلت کنندگان چنانچه مشاهده شد در این ظهور بدیع منیع
که در او آیات الهیه از سماء عزت و رحمت نازل شد با وجود این جمیع خلق اعراض
نموده و تمسک جسته اند باقوال عبادی که کیفرف از آنها ادراک نمینمایند از
اینجهت است که در امثال این مسائل و اضحه شبهه نموده و خود را از رضوان
علم احدیه و ریاض حکمت صمدیه محروم نموده اند باری راجع بمطلب
میشویم که سئوال از آن شده بود که سلطنت قائم با آنکه در احادیث مأثوره از ائمه
مضیئه وارد شده با وجود این اثری از سلطنت ظاهر نشد بلکه خلاف آن تحقق
یافت چنانچه اصحاب و اولیای او در دست ناس مبتلا و محصور بوده
و هستند و در نهایت ذلت و عجز در ملک ظاهر ند بلی سلطنتی که در کتب
در جمیع جا قائم مذکور است حق و لاریب فیه و لکن آن بآن سلطنت و حکومت

ان تبتغی نفقا فی الارض او سلما فی السماء که مرجع آن اینست که اگر بر تو
است بر تو اعراض معرضین و سخت است بر تو او بار منافقین و ایذای
ایشان پس اگر مستطیعی و میتوانی طلب کن نقبی در زیر ارض یا زینه بسوی
آسمان تا بتو بیان آنچه که چاره نیست دوست از تو برنمی دارند مگر آنکه
خود بزیر زمین پنهان شوی و یا بآسمان فرار نمائی و حال امروز مشاهده نمائی که چه
قدر از سلاطین باسم آنحضرت تعظیم مینمایند و چه قدر بلاد و اهل آن در ظل و سایه
و بنسبت آنحضرت افتخار دارند چنانچه بر سنابر و کلهٔ شما این اسم مبارک را
بکمال تعظیم و تکریم مکرر مینمایند و سلاطینی هم که در ظل آنحضرت داخل نشده اند و قصد
کفر را تجدید نموده اند ایشانهم بزرگی و عظمت آنشمس عنایت مقر و معترفند
اینست سلطنت ظاهره که مشاهده میکنی و این لابد است از برای جمیع انبیا
که یا در حیات و یا بعد عروج ایشان بموطن حقیقی ظاهر و ثابت میشود چنانچه
الیوم ملاحظه میکنی و لیکن آن سلطنت که مقصود است لم یزل و لایزال طائف
حول ایشان است و همیشه با ایشانست و آن انفکاک نیابد و آن سلطنت
بست که احاطه نموده کائنات سماوات و ارض را احاطه سلطنت

ازلی را بسبب رستگاری خود میدانستند زیرا که جمیع علمای عصر مثل عبد الله
ابی و ابو عامر راهب و کعب بن اشرف و نضر بن حارث جمیع آنحضرت را
تکذیب نمودند و نسبت بجنون و افترا دادند و نسبتهائیکه نمرود بابراهیم
ان بحری به الماء داد و بتوراة علیه القلم او بجله الالواح علی این نسبتها بود که
ایذای مردم نسبت بآنحضرت شد و این معلوم و واضح است که علمای وقت
اگر کسی را زود طرد نمایند از اهل ایمان ندانند چه بسر آن نفس میآید چنانچه
بر سر این بنده آمد و دیده شد اینست که آنحضرت فرمود ما او و او منی و انا من
ما او ذیت و دور فرقان نسبتهائی که دادند و اذیتهائی که بآنحضرت نمودند همه مذکور
فاد جعوا الیه لعل انتم بواقع الامر تطلعون حتی قسمی بر آنحضرت سخت شد
که احدی با آنحضرت و اصحاب او چندی معاشرت نمی نمود و هر نفسی که خدمت
آنحضرت میرسید کمال اذیت را باو وارد می نمود و اینموقع یک آیه ذکر
فرمایم که اگر چشم بصیرت باز کنی نازل و هستی بر مظلومی آنحضرت نوحه نمود
تعالی و آن آیه در وقتی نازل شد که آنحضرت از شدت بلایا و اعراض ناس

No page

فی الصور و کلت یوم الوعید و جائت کل نفس معها سائق و شهید که معنی ظاهر آن
اینست دمیده شد در صور و آنست یوم وعید که منظر بآ بسیار بعید بود و آمد
هر نفسی برای حساب و با او ستارنده و گواه و در مثل اینمواقع یا بازگشت
او را اراده کرده فتنه و با مستدل شدند برانیکه چون قیامت محقق الوقوع است
لهذا بفعل ماضی او را شده که گویا گذشته است ملاحظه فرمائید چه قدر بی ادراک
و تمیزند که نفخ صور را که باین صریحی میفرماید از افاضه این قدرالهی خود را محروم
مینمایند و منتظر صور اسرافیل که یکی از عباد او است میشوند با اینکه تحقق وجود
اسرافیل و امثال او بیان خود آنحضرت شده و قل استبدلوا الذی هو خیر بالذی هو خیر اهبطوا
فیها استبدلتم غیر حق و کتم قوم سوء آخرین بلکه مقصود از صور صور محمدیست
که بر همه ممکنات دمیده شد و قیامت قیام آنحضرت بود و بر امر الهی و دعای
که در قبور اجساد مرده بودند سر را بخلعت جدید و ایمانیه مخلع فرمود و بحیات
تازه بدیعه زنده و نمود اینست و نفخ که آنجمال احدیه اراده فرمود که در مرزی
از اسرار بعث و حشر جنت و نار و قیامت اظهار فرماید جبرئیل وحی این
آیه فسنغضون الیک رؤسهم و یقولون متی هو قل عسی ان یکون قریبا

در مشکوة احمدیه مشتمل شد بر مردم حکم بعث و حشر و حیات و موت فرمود این بود
که اعلام مخالفت مرتفع شد و ابواب استهزا مفتوح گشت چنانچه از زبان
مشرکین روح الامین خبر داد و لئن قلت انکم مبعوثون من بعد الموت
لیقولن الذین کفروا ان هذا الا سحر مبین مضمون آن اینست که اگر بگوئی
باین مشرکین که شما مبعوث شده اید بعد از مردن هر آینه میگویند آنها که کافر شدند
بخدا و آیات او نیست این مگر سحری ظاهر و آشکار و همچو او در جای دیگر
میفرماید و ان تعجب فعجب قولهم ائذا کنا ترابا انا لفی خلق جدید که در حق
ان اینست که میفرماید اگر عجب میداری پس عجب است قول کافران و معرضان
که میگویند که آیا ما تراب بوده و از روی استهزا میگفتند که آیا ما تیم مبعوث
شدگان اینست که در مقام دیگر فرمود بل هم فی لبس من خلق جدید که مضمون آن اینست که آیا ما عاجز و مانده شدیم
از خلق اول بلکه این مشرکین در شک و شبه هستند از خلق جدید و علمای تفسیر و
اهل ظاهر چون معانی کلمات الهیه را ادراک ننمودند و او را مقصود اصلی محجوب ماندند

حکم خبر آن که موت و غفلت و دوره و مارلعر و عصب الهی بست میشود
در جمیع کتب و الواح و صحایف مرقوم را که از جاهای لطیف معارف بخشیده
و از فیض روح القدس وقت قلوب انسان فائز شده بر آنها حکم موت و
و عدم بصر و قلب و سمع شده چنانچه از قبل ذکر شده لهم قلوب لا یفقهون بها
چنانچه در مقام دیگر در انجیل مسطور بهست که روزی یکی از اصحاب عیسی والدش
وفات نموده و او خدمت حضرت معروض داشت و اجازه خواست که برود
و او را دفن و کفن نموده راجع شود انجو هر انقطاع فرموده دع الموتی لیدفنوا الموتی
یعنی و اگذار مردها را دفن کنند مردگان خود را پس دو نفر از اهل کوفه خدمت حضرت
امیر آمدند یکی را میش بود که اراده بیع او داشت و دیگری مشتری بود و قرار بران
داده بودند که باطلاع حضرت این مبایعه وقوع یابد و قبالهٔ مسطور گردد آن مظهر امر
الهی بکاتب فرمودند که بنویس هذا ما اشتری عبد عن عبد بیتا محدودا بحدود
اربعة هذا الی القبر و هذا الی اللحد و هذا الی الصراط و هذا الی الجنة و هذا الی النار
حالا اگر این دو نفر از صور حیات علوی زنده شده بودند از قرع غفلت بجنبت

میدهند و میگویند چه زمان خواهد این امور ظاهر شد تو در جواب بگو کرتیا
اینکه نزدیک باشد تا مسیح بمین بگوید و مرا کافیست اگر نظر و فیض ملاحظه نمائید
سبحان الله چه قدر آن قوم از سبل حق دور بودند با اینکه قیامت جناب آنحضرت
قائم بوده علامات و انوار او جمیع ارض را احاطه نموده بود مع ذلک بسخریه
مینمودند و مستهزی بودند تا مثلیکه علمای عصر انکار و اعراض نمودند و از همین
عنایت ربانیه و امطار رحمت سبحانیه غافل گشتند قل کل من عند الله
محرومست و خفاش از تجلی آفتاب جهانتاب در گریز و او مطلب و همچه اعصار
در همین ظهور مظاهر حق بوده چنانچه عیسی میفرماید لابد لکم بان تولدوا مرة اخری و در
مقام دیگر میفرماید من لم یولد من الماء و الروح لن یصعد ان یدخل ملکوت الله
ان المولود من الجسد جسد هو و المولود من الروح روح و هو الروح که تر جمهٔ آن اینست
که نفسی که زنده نشده بست از ماء معرفت الهی و روح قدسی عیسوی قابل ورود
و دخول در ملکوت ربانی نیست زیرا هر چه از جسد ظاهر شده و تولد یافت
پس اوست جسد و متولد شده از روح که نفس عیسی باشد پس اوست روح حقیقی

شده و هوای اعراض بحرکت آمد چنانچه فریاد برآورد مذکر حمزه چه زمان مردود زنده شده و چه وقت این حیات براو عرضه گشت این بود چون این بیانات شریفه را ادراک نمود و مذبوحانه ذکر هم تمسک نجست تا شمّی از کوثر معانی برآشامد لذا فرمایند لهذا این نوع فساد ها در عالم جریان یافت چنانچه الیوم می بینی که باوجود شمس معانی جمیع ناس از اعالی وادی تمسک بجعلیات ظلمانی و اظفار شیطانی جسته و متصل مسائل مشکله خود را از ایشان مستفسر میشوند و ایشان از عدم عرفان چیزی جواب میگویند که صدری بر اسباب ظاهر ایشان نرساند و این معلوم و واضح است که جعل خود قسمتی از نسیم مشک بجانبرده و بر خوان دیگران معنوی قدم نگذاشته باو خود این چگونه میتواند در آنچه عطر مشام دیگران رساند لم یزل شاهد این میدان این بوده و خواهد بود و لن یجوز بآثار الله الا الذی هم اقبلوا الی الله و اعرضوا عن مظاهر الشیطان و کذالک اثبت الله حکم الیوم من قلم العزة علی الالواح التی کانت خلف سرادق العزة کنوناً اگر ملتفت باین بیانات شوید و تفکر در ظاهر و باطن او نمائید جمیع مسائل مشکله را که الیوم متداول شده و میان عباد و معرفت و بلغتها عارف شوید و بکل جهات و شئونات الی انشاء الله

تعقل شوید در همین بیان منحصر کشف جمیع امور میشود که مقصود از لحد و قبر و صراط و جنت و نار چه بوده و لکن چه بسیار که جمیع انفس در لحد نفس محجوب و در قبر هوی مدفونند خلاصه اگر قدری از زلال معرفت الهی مرزوق شوید میدانید که حیات حقیقی حیات قلب است نه حیات جسد زیرا که در حیات جسد جمیع انفس و حیوانات شریکند ولکن این حیات مخصوص است باصحابان افئدة منیرة که از انجذابات بیان مشروبند و از ثمرة ایقان مرزوق و این حیات را موت انعکاس نبوده و این خاصه فنا از پی نیاید چنانچه فرموده انّ المؤمن حیّ فی الدارین اگر مقصود حیات ظاهری جسدی باشد که مشاهده میشود موت او را الصاق مینماید و همچنین بیانات دیگر که در جمیع کتب مذکور و ثبت شده و دلالت بر این مطلب عالی و مکرّم متعالی و همچنین آیه مبارکه که در حق حمزة سیّد الشهداء آمد و ابوجهل نازل شد در باره او بسیار واضح و جلی است لیحیی من کان میتاً فاحییناه و جعلنا له نوراً یمشی به فی الناس کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج منها و این آیه در وقتی از سماء مشیت نازل که حمزه بردای مقدس ایمان متردی شده بود و ابوجهل در کفر و اعراض ثابت

اوست و جمیع عظمت و شوکت او معترفند این نوع از سلطنت صادق نمی آید
چنانچه مشاهده مینمائی که اگر ارض در تصرف دشمنان اوست و جمیع بر خلاف
رضای او حرکت مینمایند و هر کدام فرد و معرض و مدبر از آنچه بآن امر فرموده و
وفا علیه آنچه راضی نبوده و دوستان او همیشه در دست دشمنان مبتلا و مقهور شد
چنانچه همه انبیا بالخصوص من الشمس واضحست پس همان ای سائل طالب که سلطنت
ظاهر نزد حق و اولیای او معتبر نبوده و نخواهد بود و دیگر اگر مقصود از غلبه و قدرت
قدرت و غلبه ظاهری باشد کار بسیار بر آنجناب سخت میشود مثل آنکه میفرماید
وان جندنا لهم الغالبون و در مقام دیگر میفرماید یریدون ان یطفئوا
نور الله بافواههم ویابی الله الا ان یتم نوره ولو کره الکافرون و دیگر
هو الغالب فوق کل شیء مثل اینکه اکثری از فرقان صریح بر اینمطلب است و اگر مقصود
این باشد که این جمیع رجاع میکردند مقری برای ایشان نمیماند مگر انکار جمیع این کلمات قدسیه
و اشارات ازلیه را مینمایند زیرا که جندی از حسین بن علی اعلی الارض نبوده که اقرب
الی الله باشد و آنحضرت بر روی ارض مثلی و شبهی نداشت لو و لم یکن

و تعالی الی یعبده راجع نشوید دیگر راحت و مجاهده شما چه کند باری مقصود
از این بیانات و اصغای آیات سلطنت السلطان است سلاطین بود حال انصاف
دهید که این سلطنت که یک حرف و بیان او نهر تصرف و غلبه و همیشه داشته باشد
اکبر و اعظم است یا سلطنت این سلاطین که بعد از اعانت رعایا و فقرا ایشان را
چند صباحی مردم بحسب ظاهر تکلیم مینمایند ولیکن بقلب همه معرض و مدبر و این
سلطنت بحرفی عالم را مسخر نموده و وجدانا فاضه فرموده
بالتراب و رب الارباب چه میتوان ذکر نسبت نمود که فیمابینهما منقطع است
از ساحت قدس سلطنت او و اگر خوب ملاحظه شود و تفکر کرد او سلطنت مینماید
بر جمیع مخلوقات و موجودات چنانچه ظاهر شده و میشود باری این نیست یکمن از
سلطنت باطن که نظر باستعدادات و قابلیت ناس ذکر شد و از برای آن نقطه
وجود و طلعت محمود سلطنتهاست که این خادم فانی قادر بر اظهار آن در این نشئه
و خلق او فوق ادراک آن نفسند الله عما یصفون العباد فی سلطنته و تعالی عما هم یذکرون

از آن تراب مقدس را بیقین کامل و معرفت ثابت و راسخ در جبلت نگاه داشت
جمیع مالش محفوظ ماند و اینمراتب تأثیرات اوست در ظاهر و اگر تأثیرات بالفعله
ذکر نمائیم البته خواهند گفت تراب را دست ارباب دانسته و از دین خدا البته
خارج گشته و همچنین ملاحظه نمایا اینکه نهایت ذلت آنحضرت شنیده شد و احدی
نبود که آنحضرت را در ظاهر نصرت نماید و یا غسل دهد و کفن نماید مع ذلک حال
چگونه از اطراف و اکناف بلاد چقدر مردم شدند رجال مینمایند برای حضور در آن
ارض که سریر آن آستان بمالاحظه نیست غلبه و قدرت الهی و شوکت و عظمت
ربانی و همچه تصور نمائی که این امور بعد از شهادت آنحضرت واقع شده و چه ثمرها
برای آنحضرت مترتب است زیرا که آنحضرت همیشه حی است بحیوة الهی و در رفرف
امتناع قرب و سدرة ارتفاع و صل ساکن و این جواهر وجود در مقام اتفاق
کل فانند بنفس و جان و مال و نفس و روح همه را در راه او دست انفاق نموده و مینمایند
و هیچ رتبه نزد شان احب از اینمقام نیست عاشقان جز رضای معشوق طلبی
ندارند و جز لقای محبوب منظوری نجویند دیگر اگر بجواهر شهی از امرا
[illegible]

ظاهر صادق نمی آید چه که آنحضرت که جنت تنش مثل شمس لامع و واضحست در نهایت
مظلومیت و مظلومیت در ارض طف پیش شما و ترا نوشیدند و همچنین حدا آیه
مبارکه که میفرماید یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم و یابی الله
الا ان یتم نوره و لو کره الکافرون اگر بظاهر ملکی تفسیر شود هرگز موافق نیاید زیرا
که همیشه انوار الهی را برحسب ظاهر اطفا نمودند و سراجهای صمدانی را خاموش
کردند مع ذلک ظلمها از کجا ظاهر میشود و منع در آیه شریفه که میفرماید و یابی الله
الا ان یتم نوره چه معنی دارد چنانچه ملاحظه شد جمیع انوار از دست مشرکین
در محل امن نیاسودند و شربت راحتی نیاشامیدند و مظلومیت این انوار قسمی بود
که هر نفس بر آن جواهر وجود وارد میآورد آنچه را اراده می نمود چنانچه بیدار
چیزها را ادراک نمودند مع ذلک چگونه این مردم از عهده معانی و بیان این کلمات
الهی و آیات غرصمدانی برمی آیند باری مقصود همچنان است که ادراک نمودند بلکه
مقصود از غلبه و قدرت و احاطه مقامی دیگر و امری دیگر است مثلا ملاحظه فرمائید
غلبه شهوات دم آنحضرت را که بر تراب ترشح نموده و بشرافت و عظمت آن دم

روزی شخصی از اصحاب در خدمت آنحضرت شکایت از فقر نمود و آن جناب
فرمودند که تو غنی هستی از شراب غنا آشامیده آنچه از بیان خلقه عبر متحیر شد
که چگونه غنی هستم که مجلس محتاجم آنحضرت فرمود که آیا محبت مال داری عرض
نمود بلی باین رسول الله فرمود آیا بجهت او دینار این را مبایعه نمائی عرض
نمود که بجمیع دنیا و آنچه در او هست نمیدهم حضرت فرمودند آیا نفسیکه
چنین چیزی نزد او باشد که او را بعالم ندهد چگونه فقیر است و این فقر
و غنا و ذلت و عزت و سلطنت و قدرت و ما دون آن نزد این هیچ رجاع
معتبر نیست در آن ساحت مذکور نیست چنانچه میفرماید یا ایها الناس
انتم الفقرا الی الله و الله هو الغنی پس مقصود از غنا غنای از ماسوی
و از فقر فقر بالله و دیگر آنکه روزی عیسی بن مریم را میبود احاطه نمودند
و خواستند که آنحضرت اقرار فرماید بر اینکه او عبای مسیح و پیغمبر
نمودند تا حکم بر کفر آنحضرت نمایند و حد قتل بر او جاری سازند ما آنگاه آنحضرت
سماء معانی را در مجلس فیلاطس و قیافا که اعظم علمای آنعصر بودند عاجز نمود

الی آنکه الله امید داریم که نسیم رحمی بوزد و جزء وجود امر بیع الهی خلعت جدید
پوشد تا بسرا رحلت ربانی پی برد و بعنایت او از عرفان کشتی پی ببرد گردد
تا عالم که نقش مشهود گشت که با نیمقام فائز آید دگر معدود می قلیل که هیچ معروف
نیستند تا بعد قضای الهی چه قضا نماید و از غلاف سر اوراق بمضاء ظاهر شود که ملک
مذکر کم من بدایع امر الله و نلقی علیکم من نعمات الروح لعل انتم بمواقع العلم تعملون
و من ثمرات العلم تزرقون نفس باید دانست که این شمس عظمت اگر بر نقطه تراب
جالس باشند بر عرش اعظم ساکنند و اگر فلس نزد شان موجود نباشد بر رفرف
غنا ظاهرند و در حینیکه در دست دشمنان مبتلا بایدی بعین قدرت و غلبه ساکن
بوده کمال ذلت ظاهر بر عرش عزت صمدانی جالس و متمکن و در نهایت عجز ظاهری
بر کرسی سلطنت واقف و قائم اینست که عیسی بن مریم روزی بر کرسی جالس شدند و بعضی
روح القدس با ناقی فرمودند که مضمون آن اینست ای مردم خدای من از کجا و از کی
است که بآن سته جوع نمایم و فراشش من سطح زمین است و سراج من در شبهای دو
ماه است و مرکوب من پاهای من است و کیست از من غنی تر بر روی زمین قسم بجلال
که بعد هزار غنا طائف حول این فقر است و صد هزار ملکوت عزت طالب این

الارض للمتقوة الخطايا که ترجمه آن چنان است چون بحضرت آن عاجز مسلمین
فرمودند که بر خبر بدرستیکه معاصی تو آمرزیده است جمعی از یهود اعتراض نمودند
که آیا خبر پروردگار غالب قادر کس قادر بر غفران عباد هست آنحضرت
ملتفت بایشان نشد و فرمودند که ایا کدام اسهل است نزد شما از اینکه
بگویم باین عاجز فالج که برخیز و ببرو و یا آنکه بگویم آمرزیده است گناهان تو
تا آنکه بداند که از برای پسر انسان سلطانیست در ارض برای آمرزش ذنوب
بدنبان امیست سلطنت حقیقی و اقتدار اولیای [illegible] بعد همه این تفاصیل که گذر
ذکر میشود از همه مقام و همه جا منظور امیست که بر ملکوتیات کلمات اصفیای
الهی مطلع شوید که شاید از بعضی عبارات قدم نلغزد و قلب مضطرب نشود
و بقدم یقین بصراط حق الیقین قدم گذاریم که لعل تسلیم رضا از رضوان قبول الهی
بوزد و این فقیر از ملکوت جاودانی رساند و عارف شوی بر معانی سلطنت
و امثال او که در اخبار و آیات ذکر یافته و دیگر آنکه بر اصحاب محقق و معلوم بوده
که آنچه را که یهود و نصاری بآن تمسک جسته اند و بر ابطال محمدی اعتراض

آنحضرت جمع شدند و هر چه از آنحضرت استفسار نمودند فرمایند قرار دهند
حضرت سکوت فرمودند و هیچ متعرض نشدند تا آنکه ملعونی برخاست و آمد
در مقابل آنحضرت و قسم داد آنحضرت را که ایا تو نیستی که منم مسیح الله و منم مالک
الملوک و منم صاحب کتاب و منم مجرب بودم سلیمان آنحضرت را اسباب
بلند فرمودند اما نمی دانی بان ابن الانسان تقیس عن یمین القدرة و القوة یعنی
ایا نمی بینی که پسر انسان جالس بر یمین قدرت و قوت الهی است و حال آنکه
بر حسب ظاهر هیچ اسباب قدرت نزد آنحضرت موجود نبود مگر قدرت [illegible]
که احاطه نموده بود کل من فی السموات و الارض را دیگر چه ذکر نمایم که بعد از
این قول بر آنحضرت چه وارد آمد و چگونه با او سلوک نمودند بالاخره چنان
وصدوا ایذا وقتل آنحضرت افتادند که خلایق عالم قرار نمودند همچنین انبیا
لوحاند که رهبت که روزی دیگر آنحضرت بر یکی از یهود گذشت که بمرض قطع
مبتلا شده بود و بر سر بر افتاده چون آنحضرت را دید بقدر این شناخت آنحضرت
و استغاثه نمود و آنحضرت فرمودند که قم عن سریرک فانک مغفور و خطایا

طالبین در مدارج معرفت و حکمت و دخول و اصلین در مدائق علم و قدرت
و در بر حدیقه عروس معانی ملاحظه آیه که در غرفهای کلمات در نهایت
تزیین و تلطیف جالسند و اکثر آیات فرقانی بر این مطلب و دعائی مدل و مشعر است
و ان من شیئ الا یسبح بحمده و شاهد بست ناطق و کلمه تصدیقا و کتابا که اهمیت
صادق حال اگر مقصود از لقاء الله لقاء این تجلیات باشد پس جمیع ناس بلقاء
طلعت لایزال آنسلطان جهان مشرفند و دیگر تخصیص بقیامت چرا و اگر گویند مقصود
تجلی خاص است نعم اگر در عین ذات است و حضرت علم از لا چنانچه جمیع
از صوفیه این مقام را تعبیر بغیض اقدس نموده اند بر فرض تصدیق این رتبه صدق
لقا برای نفس در این مقام صادق نیاید لاجل انکه این رتبه و حجب ذات محض است
و احدی بآن فائز نشود و السبیل مسدود و المطلب مردود افتده و مقربین باین مقام
کبیرند تا چه رسد بعقول محمده و دین و متحیرین و اگر گویند تجلی ذاتی است که منتشر فیض
مقدس شده این مسلما در عالم خلق است یعنی در عالم ظهور اولیه و بروز بدیعه و این مقام
مختص بانبیاء و اولیای او ست چه اعظم و اکبر از ایشان در عوالم وجود موجود
[illegible]

منع و انکار نموده اند و هوای خود را تغییر کرده اند چنانچه میفرماید و الذین
کفروا بآیات الله و لقائه اولئک یئسوا من رحمتی و اولئک لهم
عذاب الیم و همچنین میفرماید و الذین یظنون انهم ملاقوا ربهم و انهم
الیه راجعون و در مقام دیگر قال الذین یظنون انهم ملاقوا الله کم من فئة
قلیلة غلبت فئة کثیرة و در مقامی دیگر و من یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا
و در مقامی دیگر یدبر الامر یفصل الآیات لعلکم بلقاء ربکم توقنون جمیع این
آیات مدل بلقا را کر حکمی محکم تر از آن در کتب سماوی الحوظ نگشته بکار نموده اند
و از این رتبه بلند اعلی و مرتبه ارجمند ابهی خود را محروم ساخته اند و حتی اگر
نمود و بگو مقصود از لقاء تجلی الله است در قیامت و حال انکه اگر گویند تجلی عام
مقصود است این در جمیع اشیا موجود است چنانچه از قبل ثابت شده که
جمیع اشیا محل و مظهر تجلی آن سلطان حقیقی هستند و آثار اشراق شمس تجلی در مرایای
موجودات موجود و لائحست بلکه اگر انسان را بصر حدیدی حاصل شود
ملاحظه نماید که هیچ شئی بی ظهور تجلی پادشاه حقیقی موجود نه چنانچه جمیع ممکنات و

مستور را نشنیده اند که میفرماید انوا قامه القائم قامت القیامه و همچنین انه
بدی و انوار لا تطفی یوم یاتی الله فی ظلل من الغمام را که مستدلا از امورات
محدثه در قیامت میدانند بحضرت قائم و ظهور او تفسیر نموده اند پس ای برادر من
قیامت را ادراک نما و گوش دل از حرفهای این مردم مردود پاک دنیا اگر قدری
بعوالم انقطاع قدم گذارد می شهادت میدهد که یوم اعظم از این یوم و قیامتی
اکبر از این قیامت متصور نیست و تکمیل در این یوم مقابل است با اعمال صد هزار
سنه بلکه استغفر الله از این تحدید زیرا که متحدس است عمل آن یوم از حزای
محدود و این هیچ وقت چون معنی قیامت و لقای الهی را ادراک نمودند لذا از فیض
او بالمره محجوب ماندند با اینکه مقصود از علم و زحمات آن وصول و معرفت
این مقام است مع ذلک همه مشغول بعلمای ظاهر و شده اند چنانچه آنی منفک
نمیشوند و از جوهر علم و معلوم چشم پوشیده اند گویا هیچ از علم الهی نشنیده و تعلیم
از سحاب فیض رحمانی فائز نگشته اند حال و حظ دارد اگر کسی در یوم ظهور حق
ادراک فیض لقا و معرفت مظاهر حق را نماید آیا صدق عالم بر او میشود اگر چه هزار

فی الحقیقه بحضرت ظاهر مستور راجع و معرفت مبدء و وصول باو حاصل میشود
گر معرفت و وصول این کینونات مشرقه از شمس حقیقت پس از لقاء این انوار منتهی
لقاء الله حاصل میشود و از علمشان علم الله و از وجودشان وجود الله و از آیتیت
و مظهریت و باطنیت این جواهر مجرده و ثابت میشود و از برای
شمس حقیقت بازه هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و همچنین سایر اسماء
عالیه و صفات متعالیه الله و از برای نفسیکه باین انوار مضیئه متحده و شموس مشرقه لائحه
و بر ظهور موقن و فائز شد او بلقاء الله فائز است و در مدینه حیات ابدیه باقیه
وارد و این لقاء میسر نشود برای احدی الا در قیامت که قیام نفس الله است بمظهر
کلیه خود و اینست معنی قیامت که در کل کتب مسطور و مذکور است و جمیع بشارت
داده شده اند بآن یوم حال واضح فرمائید که آیا یومی از این یوم عزیزتر و بزرگتر
و معظم تر تصور میشود که انسان چنین روز را از دست بگذارد و از فیوضات آن
یوم که بمثابه ابر نیسان از قبل رحمن موجر بانست خود را محروم نماید و بعد از آنکه
تمام دلیل و قتل شد که یومی اعظم از این یوم و امری اعز از این امر نه چگونه میشود

انصراف منع نمود و از اقرار باتمس و ادعان باو و همچنین بر اسرار رجعت و
بعثت مطلع شوی و با اعلی غرف یقین و اطمینان تقرب یابی از جمله اینکه روزی
جمعی از جمله ان آنجناب بمثال و محضر مبارکش آنکعبه لایزال از روی استعراض
نمودند ان الله عهد الینا الا نؤمن لرسول حتی یاتینا قربان تاکله النار
که مضمون آن اینست که پروردگار عهد کرده است با که ایمان نیاوریم برسولی مگر
آنکه معجزه تا اخیل و قابیل را ظاهر فرماید یعنی قربانی کند و آتشی از آسمان بیاید و او را
بسوزاند چنانچه در حکایت هابیل شنیدی و اند و در کتب مذکور است آنحضرت در جواب
فرمودند قد جاءکم رسل من قبلی بالبینات و بالذی قلتم فلم قتلتموهم ان
کنتم صادقین که ترجمه آن اینست که آنحضرت فرمودند مدعوی شما پیش
از من رسولهای پروردگار با بینات ظاهرات و با آنچه شما میطلبید پس
چرا کشتید آن رسل پروردگار را اگر هستید از راست گویان حال انصاف دهید
بر حسب ظاهر آن عباد که در عصر و عهد آنحضرت بوده اند کجا در عهد آدم با هابیل
دیگر بوده اند که چند هزار سال فاصله بود از عهد آدم تا آنزمان مع ذلک چرا

باشد و باین شرافت کبری فائز شده و البته او را علمای ربانی محسوب نیست زیرا
نهایت قصوای علم و نهایت و منتهای او فائز گشته و این نیز هم از علائم ظهور
چنانچه میفرماید یجهل اصاغرکم اکابرکم و اکابرکم اعلمکم و همچنین میفرماید و نرید ان
نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین و همین
مشاهده شده که الیوم چه مقدار از علما که نظر باعراض در اهل اراضی جهل ساکن شده
و اسامیشان از دفتر عالمین و علما محو شده و چه مقدار از جهال که نظر باقبال باهل
آن علم ارتقا جسته و اسمشان در الواح علم بقلم قدرت ثبت گشته کذلک
یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب اینست که گفته اند طلب
الدلیل عند حصول المدلول قبیح و الاشتغال بالعلم بعد الوصول الی المعلوم مذموم
قل یا اهل الارض هذا فاری یکم فی هذه الروح و بشر کم بسراج الله و نوره یکم
بالامر الذی کان عن افق الله تبارک و تعالی مشرقا بالحق تحت حجبات النور بالنور
مشهودا ای دوست من اگر قدری در سوات معانی فرقان فرقان جریان فرمائی
و در ارض معرفت آلهی که در او مبسوط گشته تفرج نمائی بسیار از ابواب علوم بر

امر آمر است انحاد آنجناب بوجود و شموس غیر محدود مقدس اگر
یکی از این مظاهر مقدسه بفرماید من رجوع کل انبیا هستم صادق است همچنین
ثابت است در یک صورت بعد صدق رجوع مظهر قبل و جمیع رجوع انبیا مراتب
آیات و اخبار ثابت شد رجوع اولیا هم ثابت و محقق است و این رجوع امر
آن است که دلیل و برهان محتاج نشود مثلاً طفل فرمایند از جمله انبیا نوح بود
که چون مبعوث مبعوث شد و قیام الهی بر امر قیام فرمود هر نفس که با نوح من
و با مرا و مدعن شد او فی الحقیقه بحیات جدید مشرف شد و در حق او صادق میشد
حیات بدیع و روح جدید زیرا که او قبل از ایمان بنجات او عان بفضل او کل اعلا
باحوال و اسباب متعلقه بدنیا از قبیل زن و فرزند و اطعمه و اشربه و امثال
ذلک داشته بقسمی که اوقات لیل و نهار را مصروف بر اخذ زخارف و اسباب
نفیسه داشته و بهمت در تحصیل اشیای فانیه گماشته و از این مراتب گذشته قبل
از ورود در لجه ایمان بحدود ات آبا و اجداد و اتباع آداب و شرایع انسان
چنان راسخ و محکم بود که اگر حکم بقتل او میشد گاهست رضا میداد و این
معلوم و محقق آنجناب بوده که جمیع انبیا عامل امر الله میباشند که در قرایض

الهی مشترک بوده و از آثار شجره توحید مرزوق و این مظاهر حق را در مقام مقدس
یک مقام صرف تجرید و جوهر تفرید و در این مقام اگر کل را بیک اسم و رسم موسوم
و موصوف نمائی بیجا نیست چنانچه میفرماید لا نفرق بین احد من رسله زیرا
که جمیع مردم را بتوحید الهی دعوت میفرمایند و بکوثر فیض و فضل نامتناهی بشارت
میدهند و کل بکلمه بیوت فائز شده و بر اداء خدمت مفتخر هستند که نقطه فرقان میفرماید
انا اب بنون قائما و همچنین میفرماید منم آدم اول و نوح و موسی و عیسی و همین
مضمون را طلعت علوی هم فرموده اند و امثال این بیانات که مشعر بر توحید
و اتحاد مواقع تجرید است از جاری بیانات ازلیه و مخازن کلمات علمیه ظاهر شده و
در کتب مذکور گشته و این طلعات مواقع حکم و مطالع امر بوده و امر مقدس از
جهات کثرت و عوارضات تقدیس است هیست که میفرماید و ما امرنا الا
واحده و چون امر واحد شد البته مظاهر امر هم واحدند و همچنین اثر دین
و سر اجهای یقین فرموده اند اولا محمد و آخرا محمد و اوسطا محمد باری
معلوم و محقق آنجناب بوده که جمیع انبیا عامل امر الله میباشند که در قرایض

بنحسین تغییر می یافت و خوف بحجرت مبادله نمیکنت اینست شان اکسیر الهی که
در یک حین عباد را تقلیب مینماید مثلاً در مادهٔ نحاسی ملاحظه فرمائید که اگر
در معدن خود از غلبهٔ یبوست محفوظ بماند در مدت هفتاد سنه بمقام ذهبی
میرسد اگرچه بعضی خود نحاس را ذهب میدانند که بواسطهٔ غلبهٔ یبوست مریض
شده و بمقام خود نرسیده و باری بهر حالت اکسیر کامل مادهٔ نحاسی را در آنی بمقر
ذهبی میرساند و منازل هفتاد ساله را آنی طی نماید آیا آن ذهب را بعد بتوان گفت
که نحاس است و یا بعالم ذهبی نرسیده و حال آنکه محک در میان است و صفات
ذهبی را از نحاسی معین و واضح مینماید همچنین این نفوس هم از اکسیر الهی در آنی
عالم تراب را سیر اعلی نموده و بعوالم قدسی قدم گذارند و بجنات از امکان محدود
بلامکان الهیه واصل شوند جهدی نمایید تا باین اکسیر فائز شوید که در یک آن منقلب
جهل را بمشرق علم رساند و ظلمت لیل ظلمانی را بصبح نورانی فائز گرداند و بعینه
صحرای لمن را بچشمهٔ قرب و تجلی دلالت کند و بیاکل غانیه را برضوان
باقیه مشرف فرماید حال اگر در حق این ذهب حکیم نحاسی صادق میآید در حق این
[illegible]

ابا سما علی امة و اما علی نار سم حضرات برادر و همدم و همین نرود نامه
این مجبات محدوده و صدورات مذکوره و بجز داستان صباحی ایامی از اینکه
ایقان از اوامر مظاهر سبحان می نوشیدند بالمره تقلیب میشدند بقسمیکه
از دون و فرزند و اموال و اشغال و جان و ایمان بلکه از کل ماسوی میگذشتند
و بقسمی غلبات شوق الهی و جذبات ذوق سبحانی ایشان را احاطه مینمود که دنیا
و آنچه در او هست بپر کاهی ندانستند آیا حکم خلق جدید و رجوع در اینها نیشود
و همچنین ملاحظه شده که این نفوس قبل از فوز بعنایت بدیعه جدید الهی چنان
خود را بعد هزار حیله و تدبیر از موارد هلکت حفظ مینمودند بقسمیکه
از خاری چون از میخ میگذشتند و از رودخانه ای الیمثل فرار مینمودند و بعد از
مشرف بفوز کبری و عنایت عظمی صد هزار جان را بکمال اشتیاق میدهند بلکه
نفوس مرتجسان از نفس خود هزار و کمتر از این وجود در مقابل کره ارض معامله
مینمودند مع ذلک چگونه میشود که از این نفوس همان نفوس قبل باشند انقلاب
امورات که مخالف عادات بشریه و منافی هوای جسمانیه است از اینجا
ظاهر میشود باری آنچه مطلب و واضح است که بدون تغییر و تبدیل الهی محال است

ناظر نفسه را در اصحاب نقطه بیان راجع شده چنانچه ملاحظه فرموده اید که چگونه
این اصحاب از بدایع جود رب الارباب علم انقطاع بر رفرف امتناع برافراشتند
باری این انوار از یک مصباح ظاهر شده اند و این اثمار از یک شجره روئیده اند
فی الحقیقه فرق ملحوظ نه و تغییری مشهود نه کل ذلک من فضل الله یؤتیه من یشاء
من خلقه انشاء الله از ارض نفی اخراز جوئیم و بجزر اثبات در آئیم تا عوالم جمع
و فرق و توحید و تفریق و تحدید و تجرید الهی را بصر که بمقدس از عناصر
و اضداد است مشاهده کنیم و باعلی افق قرب و قدس حضرت معانی
پرواز نمائیم پس از این بیانات معلوم شد که اگر در آخر الامر آخر طلعتی باید و قیام
نماید بر امر که قیام نمود بر او طلعت اول الا اول بر آید صدق طلعت اول طلعت آخر
زیرا اگر طلعت آخر الا آخر قیام نمود بهمان امر که طلعت اول الا اول بر آن قیام نمود
این است که نقطه بیان روح ماسوا و فدا و شموس احدیه را بشمس مثال داده اند که اگر
از اول الا اول الی آخر الا آخر طلوع نماید همان شمس است که طالع میشود حال
اگر گفته شود این شمس همان شمس اولیه است صحیح است و اگر گفته شود که رجوع

شاهد کافیه وافیه است از حلق بعید در رجوع لعبت بحجاب و نقاب ظاهر و هویدا
ان شاء الله بتأییدات غیبیه جائحه کنه را از جسم امکان دور کنی و بحلیه صبر و تقوی
منتظر کردی امنیت که در ظهور بعد انچه گفته یا نگفته بیان کل من علی
الارض و شریعت زلال معرفت را از خیال اصلیت نوشیده و با علی معارج ایمان
و ایقان و انقطاع از ما سوی الله عروج نموده اند و چون ظهور قبل بامر الله فائز
شده اند بر این اصحاب ظهور بعد مشهود است و نمایان و فقره و فقره و امر از یکدیگر آشکار و عیان
قبل ظاهر شمار این عباد و بعد بصیرت ظاهر و هویدا گشت مثلا اگر شاخسار گل در سرزمین
ارض باشد و در مغرب هم از شاخه دیگر ان گل ظاهر شود اطلاق گل بر او میشود و دیگر
در اینمقام نظر بسجود و ذات شاخه و هیئت آن نیست بلکه نظر بر رائحه و عطری است
که در هر دو ظاهر است پس نظر را از حدود ذات ظاهر و ظاهر و منزه کن تا همه را یک
اسم و یک رسم و یک ذات و یک حقیقت مشاهده نمائی و اسرار رجوع کلمات را
در حروفات نازله ملاحظه فرمائی قدری تفکر در اصحاب عهد نقطه فرقان نما که چگونه
از جمیع جهات بشریه و شئونات نفسیه بمقامات قدسیه بحضرت پاک و
مقدس و منقطع گشته و قبل از همه اهل ارض بشرف لقا که عین لقاء الله بود فائز
شده اند اگر اندکی در ارض منقطر گشته خاضع شنیده اید که در مقابل آن مظهر

فرماکه چه مقدار از اسرار و سرادق علم الهی مستور است و چه مقدار جواهر
علم او در خزاین عصمت کمون یافته اند که صنع او را بدایت و نهایتی نبوده
و نخواهد بود و فضای قضای او اعظم از آنست که بیان تحدید شود و با لطیر
افئدهٔ او را در اطی مهاد تقدیرات قدرتیهٔ او کبریاء آنست که بادراک نفس منتهی شود
خلق او را از اول بوده و او آخری او را نهایت نگردد و مظاهر جمال او الی
نهایت و نهایت نخواهد بود و ابتدائی او را نبوده حال در همین بیان لاحظه فرماکه
چگونه حکم آن بر جمیع این طلعات صدق مینماید همچنین نغمهٔ جمال ازلی حسین ابن علی را
ادراک ماکه بسلطان میفرماید که مضمون آن اینست بودم با الف آدم که فاصله
آدم با آدم حسین الف سنه بوده و با بر یکبت ولایت پدرم را عرض نمودم و
تفصیل ذکر میفرماید تا آنکه میفرماید با الف مره جهاد نمودم در سبیل الهی که آخر
و کوچکتر از همه مثل غزوهٔ خیبر بود که پدرم با کفار محاربه و مجادله نمود حال امر را
فهم در جمع و از اولیت و آخریت صنع همه را از این دور و ایت ادراک فرما باری
ای حبیب من سقف این نغمه را هوت که باستماع و عقول ناسوت محدود
شود نغمهٔ وجود کجا تواند بعرصهٔ معهود قدم گذارد و اگر همه نفوس ضعیفه از عدم ادراک

که عاری از لباس اهل علم باشد بگوید یا قوم اتبعوا المرسلین جواب گوید که بیشتر
علما و فضلا با این ریاست ظاهره لباس مقدسه لطیفه نفیسه دانسته و حق را از باطل
ادراک ننموده اند تو تنها چگونه ادراک نموده باید و نهایت تعجب مینماید از این
قول با اینکه امم سالف اکثر و اعظم و اکبر بوده و اگر کثرت و لباس علم سبب
و علت علم و صدق باشد البته امم سابقه اولی و احق بوده و با اینکه این فقره هم
معلوم و واضح است که در جمیع اعصار و قرون ظاهر شده قدر علمای عصر مردم را
از سبیل حق منع مینمودند چنانچه در جمیع کتب و صحف سماوی مذکور و مسطور است
و احدی از انبیا مبعوث نشد مگر آنکه محل بغض و انکار و زجر و سب علما گشت
فاعلم الله با فعلوا من قبل و بعد کانوا یفعلون حال کدام سجات جلال اعظم از این
هیاکل ضلال است و الله کشف آن اعظم امور است و خرق آن اکبر فعل و قضا نبند
و با کم یا معشر الروح لعل انتم بذلک فی زمن السنوات توقنون و من لقاء الله فی
ایامه لا تحجبون و حسبنی و کفی خاتم النبیین و امثال او از سجات مجلله است که
کشف او از اعظم امور است نزد این هیاکل رفیعه و جمیع این حجبات محدود و
و سجات مجلله عظیمه محجب مانده اند تا نفوسی که مقدر شده و دانسته اند که صفحه

الناس بما کسبوا ما ترک علی ظهرها من دابة ولکن یؤخرهم الی اجل مسمی
واز جمله این مراتب چشم پوشیده اکر این قوم بنظر انصاف و چشم لطیف بفضل باسناد
وبحکم ما برید مشروب میشدند هیچ هیکونه اعتراضات غیر مرضیه بر محل امر نمیشد
امر و قول و فعل و قبضهٔ قدرت اوست کشتی فی قبضة قدرته یسیر و ان ذلک
علیک یسیر و علت آنچه را اراده نماید در عالمست آنچه میل فرماید من
غیر ان لهم و یرتفع کفر و اکر این عباد قدری بتفکر بیایند از آنچه مرتکب شدند
باذن میشوند و بدستهای خود خود را بنار کبری مبتلا نمیسانند راجع مینمایند
آیا نشنیده اند که میفرماید لیسئل عما یفعل و این بیانات چکونه میتوان جسارت
نمود و بر خارف قول مشغول شد سبحان الله جل و ثنائه عباد بجائی رسیده
که بعلم و اراده خود مقبل شده از علم و اراده حق جل و عز معرض کشته اند حال انصاف
دهید اکر این عباد موقن باین کلمات و آیه و اشارات مقدسه شوند و حق را بفضل بیابند
چه خواهد کرد چکونه بانین مزخرفات تشبث مینمایند و تمسک میجویند بلکه آنچه نفرماید
بجان اقرار نمایند و مذعن شوند قسم بخدا اکر تقدیرات مقدره و حکمتهای قدریه

ذلک الا اولوا الالباب بل هو الفهم الذی لیس له فهم فی الابداع و لا مدرک فی الاختراع
از ملاء الارض فی ظهورات البدیعه و تجلیات الهم تشهدون بسیار تعجب است که
این قوم در بعضی از مراتب که مطابق میل و هوای ایشان است متمسک بآیه منزله
در فرقان و احادیث اولی الایقان میشوند و از بعض که مغایر هوای ایشان است
بالمره اعراض مینمایند قل اتومنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض بالحق کیف تحکمون کلا
تشعرون مثل آنکه در کتاب مبین رب العالمین بعد از ذکر ختمیت فی قوله تعالی
ولکنه رسول الله و خاتم النبیین جمیع ناس را بلقای خود وعده فرموده چنانچه
آیات مذکوره در لقای آن طلعت بقا در کتاب مذکور است و بعضی از قبل ذکر شده
و خدای واحد شاهد و حال است که هیچ امری اعظم از لقا و اصرح از او در فرقان
ذکر نیافته فسبحانا لمن فاز به فی یوم اعرض عنه اکثر الناس کما انتم تشهدون و مع ذلک
بحکم اول از امر ثانی معرض کشته اند با آنکه حکم لقا در یوم قیام منصوص است در کتاب
و قیامت هم بدلائل واضحه ثابت و محقق شد که مقصود از قیام مظهر او ست بر امر او
و همچنین از لقا لقای جمال او ست در هیکل ظهور او و انه لامر که الابصار و هو یدرک

ادراک ننماید بحسی که جمیع واقعه و این ظهور را از کل و جزئی و آیات او ظاهر
و مکشوف ادراک ننماید حتی فروج مظاهر بهاء و صفات را از او طان و اعراض و
اغماض ملت و دولت او سکون و استقرار مظهر کلیه او امر معلوم محسوس
و لکن لا یعرف ذلک الا اولوا الالباب اختم القول بما نزل علی محمد من قبل لیکون
خاتمه لسلک الذی یهدی الناس الی رضوان قدس منیر قال و تعز الحق
و الله یدعو الی دار السلام و یهدی من یشاء الی صراط مستقیم لهم دار السلام
عند ربهم و هو ولیهم بما کانوا یعملون لیس بینه و بین الفضل علی العالمین و الحمد لله رب
العالمین بیاناز او در هر مطلب مکرر نمودیم که شاید هر نفسی از اعالی و ادانی از این
بیانات بقدر و اندازه خود قسمت و نصیب بردارد و اگر نفس از ادراک بیانی
عاجز باشد از بیان دیگر مقصود خود را ادراک نماید لیعلم کل الناس مشربهم و قسم
بخدا که این خامه تراوش غیر این نغمات ننماید و جز این بیانات ظهور نکند
از آن تقدس نیست از آنچه بیان شده و از قلم جاری گشت تا مشیت الهی چه وقت
قرار گیرد که عروسهای معانی بحجاب از قصور و خدور قدم ظهور بعرصه عدم گذارند
[illegible]

و جمیع این جمیع رفاع در هر صباح تلاوت فرقان نمود و اند و هستند باید که مقصود
فائز شده خود را از تلاوت کنندگان بحسی آیات را که صریح بمطالب قدسیه و مضامین
عرشیه بوده مع ذلک هیچ ادراک ننموده اند و اینمقدار بنفسه را ادراک نشده و که مقصود
از تلاوت کتب و قرائت صحف و دهر عصری ادراک معانی آن و مجموع بحار اسرار او
و الا تلاوت بصرف را البته فائده کلی نباشد چنانچه شخص اریانی نزد این فقیر بحر معانی
حاضر بود و ذکری از علایم قیامت و حشر و نشر و حساب بمیان آمد و اصرار نمود و گفت جمیع
خلایق در ظهور مربع چگونه شد که در ادوار اطلاع نیافته بعد قدری از صور علمیه و مشهودات
حکمیه بعد ادراک و فهم سامع القاء شد و بعد ذکر شد که اینمقدار مکرر تلاوت فرقان نموده
و آیه مبارکه را که میفرماید فیومئذ لا یسئل عن ذنبه انس و لا جان ندیده و ابدا
و بمقصود ملتفت نشده اند که معنی سئوال چنان نیست که ادراک نموده اید بلکه سئوال
بلسان و بیان نیست چنانچه همین آیه مشعر و مدل بر آنست و بعد میفرماید یعرف
المجرمون بسیماهم فیؤخذ بالنواصی و الاقدام نیست که از وجه حساب
خلایق کشیده میشود و کفر و ایمان و عصیان جمیع ظاهر میشود چنانچه الیوم مشهود است

از جانشان ما هر چه بگویند از این مسائل همه را مقام بر آن مقام معلوم و مشهود است
است عبودیت صرف و فقر محبت و فنای بحت از ایشان ظاهر است چنانچه
میفرماید انی عبد الله و ما انا الا بشر مثلکم و از این بیانات محققه شبهه ادراک
فرما مسائل مستولیه خود را که سؤال نموده بودی تا در دین الهی راسخ شوی و از اختلافات
بیانات انبیاء و اصفیا متزلزل نشوی و اگر شبهه شود از مظاهر جامعه الهیه انا
الله حق است و بشری در آن نیست چنانچه بکرات مبرهن شد که بظهور و صفات
و اسمای ایشان ظهور الله و اسم الله و صفت الله در ایشان ظاهر است که میفرماید
ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی و همچنین ان الذین یبایعونک انما
یبایعون الله و اگر نفرماید الی رسول الله بر آرند این مبهم است و شکی در آن نه
چنانچه میفرماید ما کان محمد ابا احد من رجالکم و لکن رسول الله و در این مقام هم
مرسله از نزد آن سلطان حقیقی و کینونه ازلی و اگر جمیع مدعیان خاتم النبیین بر آرند
آنهم حقیت و شبهه را راهی نه و سبیل نه زیرا که جمیع حکم کلمات و کینونت و یک
روح و کلمه و یک امر دارند و همه مظهر مشیت و خلقت و اولیت و آخریت
و ظاهریت و باطنیت آن روح الارواح خلقی و سائر الارواح از اویند و
همچنین اگر بفرماید نحن عباد الله این نیز ثابت و ظاهر است چنانچه بظاهر

ولی بمرتبه مکنون و من اسرار الروح بحکم ارجل و در مقام ادبی سموات
مشرقه از مشارق الهیه بیان نمودیم کی مقام توحید و رتبه تفرید چنانچه از قبل ذکر شد
لا نفرق بین احد منهم و مقام دیگر مقام تفصیل و عالم خلق و رتبه عبودیت
بشریه است لهذا بحکم هر کدام را بهیکلی معین و امری مقرر و ظهوری مقدر
و حدودی مخصوص است چنانچه هر کدام باسمی موسوم و بوصفی موصوف و امری
بدیع و شرعی جدید مامور شدند چنانچه میفرماید تلک الرسل فضلنا بعضهم علی
بعض منهم من کلم الله و رفع بعضهم درجات و آتینا عیسی ابن مریم البینات
و ایدناه بروح القدس نظرا باختلاف اعتبارات و مقاماتست که بیانات
و کلمات مختلفه از آن ینابیع علوم سبحانی ظاهر میشود و الا فی الحقیقه نزد جامع
معضلات مسائل الهیه جمیع در حکم یک کلمه مذکور است چون اکثر ناس اطلاع بر مقامات
مذکوره نیافته اند اینست که در کلمات مختلفه آن هیاکل متحده مضطرب و متزلزل
میشوند بارها معلوم بوده و خواهد بود که جمیع این اختلافات کلمات از اختلافات مقامات
اینست که در مقام توحید و علو تجرید باطلاق ربوبیت و الوهیت و امریت
صرفه و هویه تکلم فرموده اند چه هر وجودی که شده و میشود زیرا که جمیع بر عرش ظهور الله

مطالع قدسیه احدی را اضطراب و تزلزل دست ندیده باری در کلمات
شموس حقیقت باید تفکر نمود و ادراک نشده باید از واضعین مخازن علم
سئوال شود تا بیان فرمایند و رفع اشکال نمایند نه آنکه بعقل ناقص خود کلمات
قدسیه را تفسیر نمایند و چون مطالع تقدس و هوای خود نیابند بنا برده اعتراض گذارند
چنانچه الیوم علماء و فقهای عصر که بر مسند علم و فضل نشسته اند و جل را علم
نام کذاشته اند و ظلم را عدل نامیده با مذاکر محجوبات خاطر خود را از شمس حقیقی
سئوال نمایند و جواب موافق آنچه فهمیده و یا از کتاب مثل خود ادراک نموده
اند شنوده اند بسته تا علم از آن معدن و منبع علم نیابند چنانچه در هر زمانی از این
واقع شده مثل اینکه مذکور شد در سئوال از آنکه از نسیم وجود نموده اند حضرت
باسم الحی جواب فرمود که حین مواقیت الناس بعد از استماع نفی علم از آن
حضرت نموده اند همچنین در آیه روح که میفرماید و یسئلونک عن الروح
قل الروح من امر ربی و چون جواب مذکور شد کل فریاد و ایا برآورده که چگونه
نمیداند که روح چه چیز است خود را عالم علم لدنی میدانند الیوم چون علمای عصر

در امکان ظاهر شود و نیست که از آن جواهر وجود در مقام استغراق از کأس
قدس صمدی و استبلاغ سلاف معانی سلطان حقیقی او کار ربوبیه و الوهیه از
ایشان ظاهر شده اگر دست ملاحظه شود در همین رتبه منتهای خویش و فقر خود مشاهده
نموده و اند در مقابل هستی مطلق و بقای صرف که گویا خود را معدوم صرف و اثر
و ذکر خود را در ساحت شمس شموس مندرس اند زیرا که مطلق ذکر را مقام دلیل هستی
و وجود است و این نزد واصلان پس خطا چه جای آنکه ذکر غیر شود و قلب و لسان
و دل و جان بغیر ذکر جانان مشغول کردد و یا چشم غیر جمال او ملاحظه و یا گوش غیر نغمه
او شنود و یا رجل بغیر سبیل او مشی نماید در این زمان نسبت الله و زید و روح الله
احاطه نموده قلم از حرکت ممنوع و لسان از بیان مقطوع کشته اری نظر باینکه ذکر
ربوبیه و امثال ذلک از ایشان ظاهر شده و در مقام رسالت اظهار رسالت فرموده
و همچنین در هر مقام بمقتضای آن ذکری فرموده و همه را نسبت بخود داده اند
از عالم امر الی عالم خلق و از عوالم ربوبیه الی عوالم ملکیه است که آنچه بفرمایند و
هر چه ذکر نمایند از الوهیت و ربوبیت و نبوت و رسالت و ولایت
و امامت و عبودیت هر حقیقت و شئونی از نسبت مع ذلک در این

کسانی از ایشان لمسی بارشاد العوام است در این طبقه یافت میشود اگرچه این امر
را کبر و غرور باستشمام شد که مرده را عوام و خود را عالم فرض نموده و جمیع
مراتب اولی الحیثیه از بین اسم کتاب معلوم و مبرهن شد که در سبیل نفس و هوی
سالکند و در تیه جهل و عمی ساکن گویا حدیث مشهور را فراموش نموده اند که میفرماید
العلم علمان معلوم و القدره و السنه قائم الحق با وجود این کتاب را طلب
نموده و چندین معدود نزد خود نهاده بود و گویا دو مرتبه در او ملاحظه شد از قضا در
ثانی جائی بدست آمد که حکایت معراج سیاه لولاک بود و ملاحظه شد که قریب بهست
علم او از ید شرط معرفت معراج نوشته اند و همچنان شد که اگر نفس این علوم را
درست ادراک نموده و باشد بمعرفت این امر عال متعال فائز گردد و از جمله علوم
علم فلسفه و علم کیمیا و علم سیمیا را مذکور نموده و ادراک این علوم فانیه مردوده را
شرط ادراک علوم باقیه قدسیه شمرده سبحان الله با این ادراک چه اعتراضات و تسویلات
که بساحل علم نامتناهی الهی وارد و آورده فنعم ما قال منهم واری کسانیرا که
گرد این مخزن منهم طبق و یکسر از اهل بصیرت و دانش و صاحبان علوم و عقول

جنانچه از اصحاب [illegible]
بیشتر زده نمانده و اعتراض کنند و جان سخنهای قبل بالا عاده نمانده چنانچه نموده
با اینکه بنحو ابرو وجود مقدسند از کل این علوم مبرا بوده و منزه اند از جمیع جهات
محدوده و متعالیند از ادراک بشر مدرکی کل این علوم نزد آن علم کذب قدس
و جمیع این ادراکات افلاک محض بلکه هر چه از آثار معادن حکمت الهی و مخازن علم
صمدانی ظاهر میشود علم بسیط است و العلم نقطه کثره الجاهلون و لیکن بدان و اعلم یا
ایها الصدق فی قلب من یشاء مثبت این بیان باری چون معنی علم را ادراک نمود
[illegible]
بر جمیع علوم و آورده اند آنچه دیده و شنیده اید مثلا در کتاب کیمیا
که مشهور بعلم و فضل است و خود را از عباد یوم شمرده و جمیع علمای راشدین را
رد و سب نموده و چنانچه در هر جای از کتاب او تو بجا و بیجا مشهود است
و این بنده چون ذکر او را بسیار شنیده بودم اراده نمودم که از مسائل او
قدری ملاحظه نایم هر چند این بنده اقبال ملاحظه کلمات غیر داشته و ندارم
و لیکن چون جهی از احوال ایشان سوال نموده و مستفسر شده بودند لهذا لازم

واسلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون و لیکن ای برادر من بعض مجاهده کرا راه ندهد
که قدم طلب و سلوک در سبیل معرفت سلطان قدم گذارد و باید در بدایت امر قلب را
که محل ظهور و بروز تجلی اسرار غیبی الهی است از جمیع غبارات تیره علوم اکتسابی
و آثارات مظاهر شیطانی پاک و منزه فرماید و صدر را که سریر ورود و جلوس
محبت محبوب ازلی است لطیف و نظیف نماید و همچنین دل را از علاقه آب و گل یعنی
از جمیع تعلقات شیونیه و صور ظلمانیه مقدس گرداند تا نفس کرامت آثار حب و بغض در قلب
نماند که مبادا محب اور ا بحبتی بدلیل میل دهد و یا بغض او را از حبتی منع نماید چنانچه
الیوم اکثری باین وهم از وجه باقی در ظروف معانی بازمانده و اند و بی نشان در صحرای
ضلالت و نسیان سیر نموده و باید در کل حین توکل حق نماید و از خلق اعراض کند و از عالم
تراب منقطع شود و بکسلد و ترک ارباب در بندد و نفس خود را بر احدی ترجیح ندهد
و افتخار و استکبار را از لوح قلب بشوید و بصبر و صطبار دل بندد و صمت را
شعار خود نماید و از تکلم ابا نماید و حجاب را کند چه زبان نار یست افسرده و کثرت بیان
سمی است بلاک کننده و نار ظاهری جسم را محترق نماید و نار لسان ارواح و افئده را
که از و اثر آن نار جسمانی فانی شود و اثر این نار تعبیری نماند بغیبت را ضلالت

سدار اوامری و فرشته و بیست ذرع میفرماید ان شجرة الزقوم طعام الاثیم
و بعد بیانات دیگر میفرماید تا اینکه منتهی میشود باین ذکر ذق انک انت العزیز
الکریم ملتفت شوید که چه واضح و صریح وصف او در کتاب محکم ذکر شده و این شخص
هم خود را در کتاب خود از بابت خفض جناح جدا جهم ذکر نموده و اثیم فی الکتاب و عزیز
بین و نعاد و کریم فی الاسم تفکر را آیه مبارکه نموده تا معلوم و لا رطب و لا یابس
الا فی کتاب مبین درست در لوح قلب ثبت شود و با وجود این هم معتقد اند
و از موسی علم و عدل اعراض نموده و بسامری جعل تمسک جسته اند و از شمس معانی که در
سماء ایزالی الهی مشرقست معرض گشته اند و گمان نموده اند که ما شناسه باری ای برای
من لئالی علم ربانی جز از معدن الهی بدست نیاید و در ایجه رجحان معدنی جز از
گزار حقیقی انتظام نشود و کلمهای علوم احدیه جز از مدینه قلوب صافیه
نروید و البلد الطیب یخرج نباته باذن ربه و الذی خبث لا یخرج
الا نکدا و چون مفهوم گشت که تعینات در ماهیت احدی ادراک نماید الا بشئون
لهذا بر هر نفسی لازم و واجبست که مشکلات مسائل النبیه و معضلات اشارات
مطالع قدسیه را بر صاحبان افئده منیره و عاملان اسرار احدیه عرضه دارد
تا بتائیدات ربانی و افاضات الهی حل مسائل شود نه تناقضات علوم اکتسابی

شده‌ی مسلمین در حروف مصحف فرقان همراه بهویه مسطور و مسئول احدیه
در صحف اخیر مذکور شده که این مقام مجال ذکر آن نیست ولیکن بر حسب ظاهر
مقصود خود مختصر است که باو خطاب میفرماید باحمد این کتاب منزل از سماء
احدیه نیست پس دلیلی بر او چه حجتی است برای پرهیزکاران ملاحظه فرمائید
که همین فرقان را مقدر و مقدر فرموده برای هدایت کل من فی السموات
والارض و بعضی از آیات احدیه و غیب هویه شهادت داده و هیچ شکی و شبهه
در او نیست که نام وی عباد است الی یوم معاد آیا انصاف هست که عقل اعظم را
که خدا شهادت بر حقیت او داده و حکم بر حجیت او فرموده این عباد در او شک
نمایند و یا شبهه کنند و یا امر دیگر را که او سبب هدایت و وصول مدارج معرفت قرار
فرموده مانع او اعراض نمایند و امر دیگر طلب نمایند و باین حرف مزخرف ناس تشکیک
نمایند که فلان چنین گفته و فلان امر ظاهر نشده و حال آنکه اگر امری بما احدثی غیر کتاب
علت و دلیل برای هدایت خلق بوده البته در آیه مذکور می‌شد بارئی از امر مبرم
الهی و از تقدیر مقدره صمدانی که در آیه ذکر یافت نمانیم و کتب بدیعه را
مصدق شویم چه اگر تصدیق این کتب را ننمائیم تصدیق این آیه مبارکه نشده و هیچ
این وجهست که هر کس تصدیق فرقان ننموده فی الحقیقه مصدق کتب قبل از

حکم او در محقق الوقوع است امر او در حیز تأمور باتباع او بوده و اند تا ظهور بدیع
و سر مستبین واست که طالبان را بریضوان وصال میرساند و مجاهدان را مهاجران را
بسراوق قرب فائز فرماید دلیلیست محکم و حجتی است اعظم و غیر او از روایات
و کتب و احادیث این فخر منیر زیرا حدیث و صاحبان حدیث وجود و قرنشان
بحکم کتاب ثابت و محقق شده و دیگر آنکه در احادیث اختلاف بسیار است و شبهه
بیشمار چنانچه نقطه فرقان در آخر امر فرموده‌اند که آن مارکن فیکم الثقلین کتاب الله
و عترتی با اینکه احادیث بسیار که از منبع رسالت و معدن هدایت نازل شده
بود و با وجود این هر یک از کتاب چیزی فهمیده‌اند و او را سبب اعظم و دلیل اقوم برای
طالبان مقرر کرده‌اند تا دی عباد باشد تا یوم معاد حال بچشم انصاف و قلب طاهر نفس
زکیه ملاحظه فرمائید که در کتاب خدا که مسلم بین طرفین است از اهل عامه و خاصه
چه احتجت برای معرفت عباد قرار فرموده و باید بنده و شما کل من علی الارض
بنور او تمسک جسته حق را از باطل و ضلالت را از هدایت تمیز دهیم و فرق
گذاریم زیرا که حجت منحصر شده بدو کتاب و دیگر حضرت عزت که از میان رفته

نماید و در مبغضین بر وفق غفلت آورد ای رفیق باید از امر الهی نگذری و با آنچه حجت
خود قرار فرموده راضی شویم و تسلیم خلاصه حجت و برهان این آیه منزله
اعظم از آنست که این علیل تواند اقامه دلیل نماید و الله یقول الحق و هو یهدی السبیل
و هو القاهر فوق عباده و هو العزیز الجمیل و همچنین میفرماید تلک آیات الله
نتلوها علیک بالحق فبای حدیث بعد الله و آیاته یؤمنون میفرماید این آیات
منزله از سماء مشیت ما نازل شده پس بکدام سخن بعد از ظهور حق و نزول آیات او ایمان
می آورند اگر قبح این آیه را ملتفت شوی میفهمی که هر کدام یک از آیات اکبر از انبیا
نبوده و نخواهد بود اعظم آیات منزله در ارض ظاهر نشده و بلکه اعظم از
این حجت ممکن نه الا ما شاء ربک و در جای دیگر میفرماید و یل لکل افاک
اثیم یسمع آیات الله تتلی علیه ثم یصر مستکبرا کان لم یسمعها فبشره
بعذاب الیم یعنی وای بر آن دروغ کننده گناهکار که می شنود آیات ما را از سماء
مشیت الهیه را که خوانده می شود بر او پس مستکبر میماند گویا نشنیده آنرا
پس بشارت ده او را بعذابی دردناک اشارات همین آیه کل من فی السموات و الارض
او ذکر شود و اسرار مکنونه او بیان گردد و بسته زبان آن عاجز نماند و کون حجت
نماید و کان الله علی ما اقول شهید و همچنین در جای دیگر میفرماید و ان کنتم فی ریب
مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله و ادعوا شهداءکم من دون الله
ان کنتم صادقین که ترجمه ظاهرش آنست اگر بوده باشید شما در شک و شبهه از آنچه
که ما نازل فرمودیم بر عبد خود محمد پس بیارید سوره مثل این سوره را و بخوانید
شهدای خود را بغیر علمای خود را تا عاجز نمائیم شما را از نزول سوره اگر هستید از
راست گویان حال ملاحظه فرمائید چه مقدار عظیم است شان آیات و
بزرگست قدر آن که حجت بالغه و برهان کامل و قدرت قاهره و مشیت نافذه
را با وجود او ختم فرموده و هیچ شئی را سلطان احدیه در اظهار حجت خود با و شریک
نفرموده چه میماند حجج و دلائل آیات بعد از شمس بعثت و سوای او و بعد از نجوم
او حجت باقیه و برهان ثابته و نور مضیئی از جانب سلطان حقیقی در
میان عباد هیچ فضلی باو نرسد و هیچ امری بر او سبقت نگیرد و کنز ازلی الهیات
و مخزن اسرار احدیه و او ست خیط محکم و حبل مستحکم و عروه وثقی و نور
لا یطفی شریعه معارف الهیه از او و در یابست و انهار حکمت بالغه صمدانیه از او

دلیل میاورند و بعد از ظهور شمس معلوم بآثار است علم مثل جستن مثل است
که از آفتاب در اثبات نور او حجت طلبند و یا از باران نیسان در اثبات فیضش
برهان جویند حجت آفتاب نور او است که اشراق نموده و عالم را افراز
گرفته و برهان نیسان جود او است که عالم را بطراوت جدید تازه فرموده بلی کور
از آفتاب جز کوری حاصلی ندارد و ارض جز از رحمت نیسانی فضل احیا نیابد
عجب نبود که از قرآن نصیبی نیست جز نفسی که از خورشید جز کوری نیابد چشم بینا
در جای دیگر میفرماید و اذا تتلی علیهم آیاتنا بینات ما کان حجتهم الا ان قالوا
ائتوا بآبائنا ان کنتم صادقین یعنی در وقتیکه تلاوت کرده میشود بر ایشان
آیات بینات حجت ایشان نیست مگر آنکه بگویند بیارید پدرهای ما را اگر راست میگوئید در این
مقام ملاحظه کنید که چه حجتها بران رحمتهای کامله واسعه میکنند بآیاتی که از حق
از آن اعظمت از خلق سموات و ارض و مردگان و ادنی نفس و هوی بروح
ایمان زنده میفرماید استهزا مینمودند و میگفتند پدرهای ما را از قبر برون آرید
بود اعراض و استکبار قوم و هر کدام از این آیات برای کل من علی الارض
اگر از آیات البته ذائقه شنوا حدی هست مادر که کوبا پست ترین امرها
نزد شان آیات البته است و حال آنکه اعظم از آیات امری نبوده و نخواهد بود
بگو ایشان ای خبیثان میگوئید آنچه را قبل پدران شما گفتند اگر ایشان ثمری
از شجره اعراض خود دیدند شما هم خواهید دید و عنقریب از آبای خود و مادر مقر خود
یافت فاختار مثوی لهم فبئس مثوی الظالمین و در جای دیگر میفرماید و اذا علم
من آیاتنا شیئا اتخذها هزوا اولئک لهم عذاب مهین یعنی در وقتیکه عالم
شود از آیات ما شیئی را اخذ مینماید او را و اندوی استهزا او از برای ایشان است
عذابی مهین و از جمله استهزا این بود که میگفتند معجزه دیگر ظاهر نما و برهانی
دیگر بیار آن یکی فاسقط علینا کسفا من السماء میگفت دیگران کان بذا
هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة من السماء مذکور میداشت مثل هود و
حد موسی که تبدیل نمودند آسمانی را بشیای خبیثه سیر و پیاز آن قوم
هم طلب تبدیل مینمودند آیات تنزیلیه را بمضنونات نفسیه چنانچه الیوم
مشاهده میشود که مائده معنویه از سماء رحمت البیه و غمام کرمت سبحانیه نازل
است و بحور حیوان الله ضوان جنان بامر فالق کن فیکون در موج و جریان و جمیع چیزها

آیا ما ترک کنیم ایمان خود را برای شاعری مجنون که بحضرت اشعار مینامید
و آیات الهیه سحر مبین میشمرد و میگفتند این کلمات اساطیر اولین است بعضی کلمات
که قبل گفته شده و محمد آن کلمات را ترکیب نموده میگوید از خدا است چنانچه الیوم
مثل همان را اظهار مینماید که نسبت باین امر میدهند و میگویند که این کلمات را بعضی
قبل ترکیب نموده و یا کلماتیست مغلوط قدیم بر قولهم و صغر شانهم و قدمهم
که بعد از این انکارها و اعتراضات که مذکور شد گفتند بعد از موسی و عیسی موافق کتب
نباید نبی مستقل که ناسخ شریعت باشد مبعوث شود باید شخصی بیاید که مکمل
شریعت قبل باشد این آیه مبارکه که مشعر بر جمیع مطالب الهیه و دلیل بر عدم
انقطاع فیوضات رحمانیه است نازل شد ولقد جائکم یوسف من قبل
بالبینات فما زلتم فی شک مما جائکم به حتی اذا هلک قلتم لن یبعث الله
من بعده رسولا کذلک یضل الله من هو مسرف مرتاب و تحقیق آمد
شما را یوسف از پیش با بینات پس پیوسته بودید در شک از آنچه آمد شما را آن تا
چون هلاک شد گفتید مبعوث نمیگردد خدا بعد از او رسولی را همچنین اضلال میکند

حکمرانان و در همین آیه مذکور و امثالی اسرار مکنون است الی ما شاء الله و دعوی یا
شود و امر بسه گوش بحرفهای مزخرف عباد ندهید که میگویند کتاب و آیات برای
عوام حجت میشود زیرا که نمی فهمند و تصاصی کنند با اینکه این قرآن حجت است
بر مشرق و مغرب عالم اگر قوه ادراک او در مردم نبود چگونه حجت بر کل واقع میشد
از این قرار بر معرفت الهیه هم نفس مکلف نیست و لازم نه زیرا که عرفان او اعظم از
عرفان کتاب اوست و عوام استعداد ادراک آن ندارند باری این سخن لغو
لغو و غیر مقبول است همه از روی کبر و غرور گفته میشود که مردم را از ریاض رضای
الهی دور کنند و زمام امور را محکم نگاه دارند با اینکه نزد حق این عوام از علمای ایشان
که از حق اعراض نموده اند بغایت مقبول تر و پسندیده تر بوده و فهم کلمات الهیه و درک
بیانات سبحانیه هیچ دخلی بعلم ظاهری ندارد این منوط باصفای قلب و
تزکیه نفوس و فراغت روح است چنانچه حال جمعی چند موجود که هرگز از
رسوم علم ندیده اند در بر و فرق علم جالسند و از سحاب فیض الهی بر ایشان قلوبشان
بکلمات حکمت و الهامی معرفت تزیین یافته مطول المخلصین من انوار یوم عظیم

ارایه علمای حضرت اعراض از رجال حق مودود معلوم بوده است
ناشی گشته متمسک شده بر بغاء الهی و امر و احتجاج مینمودند قل هو بناء عظیم انتم
عنه معرضون و همچنین میفرماید و اذا تتلی علیهم آیاتنا بینات قالوا ما هذا
الا رجل یرید ان یصدکم عما کان یعبد اباکم و قالوا ما هذا الا افک مفتری
و الذی یقول و چون خوانده شود بر ایشان بعضی بر آن کفره و فجره آیات قدسیه احدیه
کویند آن مشرکان از حق بیخبران نیست این رسول پروردگار مکرر میکرد که منع
کند شما را از آنچه که میپرستیدند آنرا پدرهای شما و دیگر گفتند نیست این مگر کذبی
افترا کرده شده و بشنوید ندای قدس الهی و نوای خوش صهبائی را که چگونه در تلویح
اندار فرموده و تکذیب آیات را و نیز اری جسته منکرین کلمات قدسیه را و بعد بنا
ملاحظه فرمائید از کوثر قرب و اعراض و استکبار آنحزب و ما نزل بر آنجمال قدس اینکه
آنچه بر لطف و کرم بیاکل عدم را بعرصه قدم هدایت میفرمود و آن فقیران
حقیقی را بشریعه قدسیه غناء دلالت مینمود مع ذلک بعضی میگفتند این مرد بیت
افترا کننده بر پروردگار عالمیان و بعضی میگفتند این منع کننده است ما را

فرماید و همین بس شبهه که در عصر اعظم ان جمله بایه از اسباب بسیار ایلوه
عرفای مزخرف میگفتند که دیگر نبی نباید ادراج بیان مثل انکه آیه انجیل را که
مذکور شده علمای آن استدلال بآن نمودند که هرگز حکم انجیل مرتفع نمیشود و
پیغمبری مستقل مبعوث نگردد الا برای اثبات شریعت انجیل و اکثری از مثل قضا
باین مرض روحی شده اند چنانچه اهل فرقان را می بینی که چگونه بمثل اعظم قبل مذکر
خاتم النبیین محجوب گشته اند با انکه خود مقر هستند بر انکه لا یعلم تاویله الا الله
و الراسخون فی العلم بعد که راسخ در علوم و اتقان و نفس و ادراک جوهر ما
بیان میفرماید که قدری مخالف هوای ایشان واقع میشود و نیست که دمی شنوی که چه
میگویند و چه میکنند و نیست انبیا مگر از روسای ناس در حین بعضی آنقدر بحجب
بحر هوا اخذ نموده و مانده و بغیر ذهب مذهبی نیافته اند و بحجبات علم محجوب گشته اند
و بضلالت او گمراه شده اند چنانچه بتصریح تمام ربت الارباب میفرماید افرایت
من اتخذ الهه هواه و اضله الله علی علم و ختم علی سمعه و قلبه و جعل علی
بصره غشاوة فمن یهدیه من بعد الله افلا تذکرون یعنی آیا دیدی آنعامل را
که گرفت خدای خود را هوای نفس خود را و اضلال کرد او را خدا بر علمی و مهر نهاد
بر گوش او و قلب او و بر دیده او پرده که هدایت میکند او را بعد از خدا آیا پند نمیگیرید

منصود در این آیه و چه مرجع است بحیث آیات منزله و این آیه در وقتی نازل شد که
کفار باسلام اذیت مینمودند و نسبت کفر میدادند چنانچه نسبت میدادند باصحاب
آنحضرت که بجذاکافر شده اید و بسا هری که آب مؤمن و موقن گشته اید و در
صدر اسلام که هنوز امر بر حسب ظاهر قوت نداشت در هر مقام و مکان که دوستان
آنحضرت را ملاقات مینمودند نهایت اذیت و زجر و زخم و تعب بر ان
مقبلین الی الله معمول میداشتند در این وقت این آیه مبارکه از سماء احدیه
نازل شد برهانی واضح و دلیلی لائح و تعلیم فرمود اصحاب آنحضرت که
بگویند بکافران و مشرکان که ایا اذیت میکنید ما را و ستم مینمائید و علی ما نصاد نشده
مگر آنکه ایمان آوردیم بخدا و بآیاتیکه نازل شد بر ما از لسان محمد و همچنین آیاتیکه نازل شد
بر انبیای ما از قبل که مقصود و امید است که تقصیری ندارید مگر آنکه آیات بدیعه
الهیه را که بر محمد نازل شد و آیات قدیمه که بر انبیای قبل نازل شد جمیع را من عند الله
دانستیم و تصدیق و اذعان نمودیم و این دلیل است که سلطان احدیه تعلیم فرموده
عباد خود را اسع و ذکات آیا جایز است این آیات بدیعه که احاطه فرموده شرق و غرب را

خطاها که بان جمیع و معدن عصمت داده و انبیا بلکه در کتاب الهی و لوح حفظ
صمدانی در جمیع اوراق و کلمات انذار فرموده و تکذیبین و معرضین آیات منزله را
بشارت داده و مقبلین آنرا با وجود این چه قدر اعزازات که بر آیات منزله
از سموات قدسیه بدیعه نموده اند و حال اگر چشم انکار چنین فضلی دیده و گوش
سمع اکوان چنین غنائی نشنیده و که آیات مبشره بغیث نیسانی از غمام رحمت رحمانی
جاری و نازل شود چه که انبیای اولوالعزم که عظمت قدر و وقت مقامشان چنین شمس
واضح و لائحست مفتخر شدند بهر کدام بکتابی که در دست هست و مشاهده شده و آیات
ان آحصا گشته و از این غمام رحمت رحمانی بقدر نازل شده که هنوز احصای عشر عشیر
بیست مجلدات آن بدست نیامده و چه مقدار که هنوز بدست نیامده و چه مقدار هم که تا الان
و بدست مشرکین افتاده و معلوم نیست چه کرده اند ای برادر باید چشم گشوده و بفکر شوی
و مطمئن بظاهر التفات نشوی که شاید از مواعظ و نصح کتاب پند گیریم و از نصایح مذکوره در الواح
متنبه شویم و اعراض بر منزل آیات نکنیم امرش با یمان تسلیم کنیم و گوش باتمام جان و روان
قبول نمائیم و مدعن شویم که شاید از فضای رحمت وارد شویم و در ساحل فضل مسکن یابیم

فلان مرد کاذب و جاهل بعض کلمات برای القای شبهه در قلوب جمع نموده و
شیطان عصر شده برای اغفال و اضلال من فی البلاد پیروی نموده از خود شبیه
فیض الهی بی بهره گردند و از همه این مراتب گذشته آیا از این نفس قدسی و نفس رحمانی
جسارت جویند و اوبار نمایند میدانم که متمسک جویند و کدام وجه اقبال کنند بل
و لکل وجهة هو موتیها فعلیه بنا که بتسلیمین فی هذین المقعدین ثم امش علی ما تختار
لنفسک و هذا قول الحق و بعده الحق الا الضلال و امر جلّ و علا بر اثبات این امر
آنکه در هر عصر و عصر که غیب هویه در هیکل بشریه ظاهر میشود بعضی از مردم بکلمه معروف
نبوده و علاقه بدنیا و جهی نداشته اند بفضیاء شمس نبوت منتقض و بانوار قمر هدایت
هتدی میشوند و بلقاء الله فائز میگشتند لهذا این بود که علمای عصر و غنیای عهد
از این امر ممنوع شدند چنانچه از لسان آن گمراهان میفرماید قال الملاء الذین کفروا من قومه
ما نریک الا بشرا مثلنا و ما نریک اتبعک الا الذین هم اراذلنا بادی الرأی
و ما نری لکم علینا من فضل بل نظنکم کاذبین اعراض نمودند و بانظاهر قدیمه
میگفتند که مسابقت نمیکرد مگر اراذل ما که اعتنائی بشأن آنها نیست و مقصودشان
امر اعراض نمودیم و از شر ایشان فی دور گشتیم آیا نشنیده اید که از جمله علت اینکه

نفرمایند حاشا ثم حاشا که متقبلین و مقربین آیات الهیه را از ابواب رحمت
خود برانند و متمسکین بتجه مشتبه را تسمیه فرمایند از مشتبه الحق بآیات محکمه
الامر بکلمة من عنده المقتدر المهیمن القدیر و همچنین میفرماید و لو نزلنا علیک
کتابا فی قرطاس فلمسوه بایدیهم لقال الذین کفروا ان هذا الا سحر مبین
و اکثری آیات فرقانیه مثل و مشعر بر همین مطلب است و این بنده اختصار نمودم
باین آیات مذکوره و حال ملاحظه فرمائید که در جمیع کتب جز آیات را که تجه قرار
فرموده برای معرفت مظاهر جمال خود و بکبراهی ذکر شده تا بآن متمسک شوند
و اعتراض نمایند بلکه در همه موارد بر منکرین آیات و استهزا کننده آن وعده داده
فرموده اند چنانچه معلوم شد حال اگر کسی باید بکور بها از آیات و طب و صحاح
و مناجات بی آنکه تعلیم داده شده باشد آیا بچه دلیل میتوان اعتراض نمود و از اینجا
فیض اکبر محروم شده جواب چه خواهند گفت بعد از عروج روح از جسد للسانی آیا تمسک
میشوند که بفلان حدیث تمسک جستیم و چون معنی او را بظاهر نیافتیم لهذا بر مظاهر
امر اعتراض نمودیم و از شر ایشان فی دور گشتیم آیا نشنیده اید که از جمله علت اینکه

و سیاسی فانیه این امور را مصروف سده و ایشان [illegible]

قیوم اسما نامیده و اول و عظمه و اکبر جمیع کتب است اخبار از شهادت خود

میدهند و در مقامی این آیه را ذکر فرموده اند بقیة الله خیر لکم ان کنتم

مؤمنین انا الله لعلی منهاج

قدیره و همچنین در تفسیر یا و قتلی شهادت خود را نموده اند کانی بسمعت منادیا

فی بئر ی فاخذت الاشیاء الیک فی سبیل الله کما فدی الحسین علیه السلام فی

سبیلی و لولا کنت ناظرا بذلک السر الواقع فوالذی نفسی بیده لو اجتمعوا ملوک

الارض لن یقدروا ان یاخذوا منی حرفا کیف بعبد الذی لیس لهم شان ذلک و انتم

مطلعون الی ان قال لیعلم کل مقام حبیبی و رضائی و فدائی فی سبیل الله ایاک ان

این بیان را میتوان نسبت داد که در غیر صراط الهی مشی بنماید و یا غیر رضای او را

طلب نموده و در همین آیه نسیم انقطاعی مکنون شده که اگر بوزد جمیع هیاکل وجود

جائز الانفاق نمایند و از روان در گذرند حال ملاحظه نمائید که چه قدر ناس لایقند

و بغایت حق ناسپاس که چشم از جمیع انبیا پوشیده و بعقب مرداری چند که

اعراض و اعاض هر کدام را در توقیع او تفصیل ذکر فرموده اند عبرة لاولی

الابصار و مقصود این ذکر آن بود که عباد اهل بیان از ظهور مستغاث

فی قیامة الاخری اعراض ننمایند که در ظهور بیان جمعی از علما موفق گشته اند

و چرا در این ظهور نشده و نعوذ بالله متمسک باینکونه مزخرفات شوند و از جمال

الهی محروم شوند بلی این علما که مذکور شد اکثری معروف نبودند و بفضل الله از ریاست

ظاهره و زخارف فانیه جمیع مقدس و منزه بوده اند و لکن من فضل الله بوتیه

من یشاء و دلیل و برهان دیگر که چون شمس بیان و لائل مشرقت استقامت آنچنان ایمان

بر امر الهی که با آنکه در سن شباب بودند و امر بکه مخالف کل اهل ارض از فقیر و غنی

و وضیع و شریف و ذلیل و سلطان و رعیت بود با وجود این قیام بر آن امر فرمود

چنانچه کل استماع نمودند و از هیچکس و هیچ نفس خوف ننمودند و اعتنا ننمودند

آیا میشود این غیر امر الهی و مشیت مشیته ربانی قسم بخدا که اگر کسی فکر و

خیال چنین امری نماید فی الفور هلاک شود و اگر قلبهای عالم را در قلبش جا دهد

باز جسارت بر چنین امر مهم ننماید پس کمان الهی نابشد و قلبش متصل بفیوضات

قدرتشان علی از آن بحر علم لدنی که احاطه نمود جمیع ممکنات را با اینکه در هر لیله
و مدینه جمعی علماء اعزه بر منبع و زوایشان برخواسته و مرغل و فحشا و ظلم
بر فشان بستند و چه نفوس قدسی را که جواهر عدل بودند بنسبت ظلم کشتند
و چه هیاکل روح را که صرف علم و عمل از ایشان ظاهر بود بسبب ترین
عذاب هلاک نمودند مع گذلک هر یک از آنفوس تا دم مرگ بذکر و ثنای حق
مشغول بودند و در هوای تسلیم و رضا طایر و بقبضی این وجود آن قلیب
نمودند و تصرف فرمودند که بجز ذکر او و ثنایش مرادی نجستند و بجز امرش
امری نگزیدند رضا بر رضایش داده و دل بخیالش بستند حال قدری تفکر
نمائید آیا چنین تصرف و احاطه از احدی در امکان ظاهر شده و جمیع این قوت
منزهه و نفوس مقدسه بکمال رضا در موارد و قضایش تسلیم و در موارد بکمال
جزع شکر از ایشان ظاهر نه و در مواطن بلا جز رضا از ایشان مشهود نه و این
رتبه هم معلوم است که کل اهل ارض چه مقدار غل و بغض و عداوت باین اسماء
داشتند چنانچه ادنیت و ایذای انظلعات قدسی معنوی را غلت فوز
[illegible]

و بعرضوا عن لقاء الله فی یوم القیمة و عذبهم الله بانواع شر کبیر و اعدلهم فی الآخرة
عذابا تحترق به اجسادهم و در واحهم و کنت بانهم قالوا ان الله لم یکن قادرا علی شئ
و کانت یداه عن الفضل مغلولة و استقامت بر امر مخبث است بزرگ و برهانی است عظیم
چنانچه خاتم انبیاء فرمود یشیبنی آیات بین بین پس نمود مراد آیه که هر دو مشعر بر استقامت
بر امر الهی است چنانچه میفرماید فاستقم کما امرت حال ملاحظه فرمایند که
سدره رضوان سبحانی در اول جوانی چگونه بتبلیغ امر الله قیام فرمود و چه قدر
استقامت از اینحال احدیت ظاهر شد که جمیع من علی الارض بر منعش اقدام
نمودند حاصل نبخشید آنچه ایذا بر آن سدره طوبی وارد می آوردند شوکش بیشتر و نما
جنش مشتعلتر میشد چنانچه انتشارات و نفحات و اعدی انکار مینمود و تا آنکه او
جاز از دنیا تاخت و بر فیق اعلی شتافت از جمله دلائل ظهور غلبه و قدرت و احاطه
نفسه از آن مظهر وجود و مظهر معبود در اکناف و اقطار عالم ظاهر شد چنانچه اینحال
ازلی در شیراز در سنه ثلثین ظاهر شد و کشف غطا فرمودند مع ذلک با اندک زمانی
آثار غلبه و قدرت و سلطنت و اقتدار از آنحضرت هر الجواهر و بحر البحور در جمیع [illegible]

نماید جمیع اسرار کلمات الهی و امور ظاهره از آن سلطان حقیقی را از آنچه
ذکر شده و ادراک نمایند ولیکن چون همه ناس بر یک شأن و یک مقام نیستند
لهذا چند حدیثی ذکر مینمایم تا سبب استقامت نفس متزلزله شود و اطمینان
عقول مضطربه گردد و همچنین حجت الهی بر اعالی و ادانی عباد تمام و کامل گردد
از جمله احادیث اینست که میفرماید انا ظهرت رایة الحق لعنها اهل الشرق
والغرب و حال باید قدری از جهات انقطاع نوشید و بر ظروف اقناع
مقر گردید و نظر بساحة خبیر من عباده و مسبعین سنه امنظور داشت که آخر سبب
این امر شنیع چه میشود که جمیع مردم با اطراف جهت و طلب حق بعد از ظهور اهل حق را
لعن نمایند پس بنابر مستفاد از حدیث میشود و این واضحست که سبب نسخ
قواعد و رسوم و عادات و آدابست که بر ناس آن معهود و گشته اند
والا اگر حال رحمن بر همان رسوم و آداب حرکت نماید و تصدیق کنند
مردم را در آنچه باو مشغولند و بگیرچرا اینهمه اختلاف و فساد در ملک ظاهر
می شود و مصداق و مثبت اینحدیث شریف قوله تعالی یوم یدع الداع
[illegible]

ظاهر گشت و با اینهمه ایذا و اذیت محل لعن جمیع ناس شدند و محل حمامت جمیع
عباد و کو با مسبب در عالم کون از اعطار شان ظاهر شده و فائز در
ارکان عالم از فعلشان موجود گشت باری در جمیع این وقایع عادته
و حکایات وارده تفکر فرمائید تا بر عظمت امر و بزرگی او مطلع گردید
تا بعنایت رحمن روح اطمینان در وجود دمیده شود و بر سریر ایقان متربع
و جالس شوید خدای واحد شاهد است که اگر فی الجمله تفکر نمائید عباد
بر همه این مطالب مقرر و دلائل مذکوره همین رد و سبب لعن اهل ارض
بر این قوارس میدان تسلیم و انقطاع اعظم دلیل و اکبر حجت بر حقیت
ایشانست و در هر آن که تفکر در اعتراضات جمیع مردم از علماء و فضلاء
جهال فرقان در این امر محکم و راسخ و ثابت تر میشوی زیرا که جمیع
آنچه واقع شد و از قبل معاون علم لدنی و مواقع الکلام ازلی خبر داده و انذار
چه این بنده اراده ذکر احادیث قبل را نداشتم ولیکن بنظر بحجت آنچنان
چندروایتی که مناسب این مقام است ذکر مینمایم با اینکه فی الحقیقه احتیاج

فرموده و جمیع انبیا را از آدم الی خاتم دو حرف آنرا بیان فرموده آنه
و بر این دو حرف مبعوث شده اند و میفرماید قائم ظاهر میفرماید جمیع این
بیست و پنج حرف را از این بیان قدر و رتبه آنحضرت را ملاحظه فرما که
قدرش اعظم از کل انبیا و امرش اعلی و ارفع از عرفان و ادراک کل اولیا و اصفیا
که انبیا و اولیا و اصفیا بآن اطلاع نیافته و با بامر مبرم الهی اظهار نداشته
این جمیع رعاع بعقول و علوم و ادراک ناقص خود میزان میکنند اگر مطابق
نیاید رد مینمایند ام تحسب ان اکثرهم یسمعون او یعقلون ان هم الا کالانعام
بل هم اضل سبیلا آیا این حدیث مذکور را چه حمل مینمایند که صریح
بر ظهور مطالب غیبیه و امورات بدیعه جدیده است در ایام آنحضرت
و این امورات بدیعه سبب اختلاف ناس میشود بقسمی که جمیع علما و فقها
حکم بر قتل آنحضرت و اصحاب او کنند و همه اهل ارض بر مخالفت قیام نمایند
چنانچه در کافی در حدیث جابر در لوح فاطمه در وصف قائم میفرماید علیه بکمال
موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب فیذل اولیائه فی زمانه و تتهادی رؤسهم
بین

قتل آنحضرت و انوار مبین است و در شرع متین چنین امری و نحکی صادر
نشده و چنانچه الیوم امثال این تخیلات پیدا شده و از این جهات کل فانیه ظاهر شده
و می شود و حال این روایت را ملاحظه فائید که چگونه از قتل جمیع امور آنرا
اخبار فرموده اند در اربعین ذکر فرموده و نظیر من یک باشم صبح بدو شام
جدید قد عوا الناس فلم یجبه احد و اکثر اهدائه العلما فاذا حکم بسیف لم یصبر
فیقولون بخلاف ما عندنا من ائمة الدین الی آخر الحدیث چنانچه الیوم
جمیع همین کلمات را اعاده مینمایند و شاعر بر این نشده که آنحضرت
بر عرش جعل ما یشاء جالسند و بر کرسی تحکم ما یرید ساکن و هیچ ادراکی
بسمت نیابد بر کیفیت ظهور او و هیچ عرفانی احاطه ننماید بر کمیت
امر او و جمیع لها بتصدیق او منوطست و تمام امور بامر او محتاج
ماسوای او بامر او مخلوق اند و بحکم او موجود و او ست مظهر اسرار الهی
و مبین حکمتهای غیب صمدانی چنانچه در بحار الانوار و عوالم در ینبوع احادیث
این مجموعه وارد شده که فرموده العلم سبعة و عشرون حرفا فجمیع ما جائت به الرسل

قدس را عجم شنیده نموده و چنانچه در حدیث مذکور است و شنیده اند
و بر همه عالم واضح و مبرهن است حال چرا این خصلتین ارض
در این احادیث که جمیع آن مثل شمس در وسط سما ظاهر شده تفکر نمی نمایند
و اقبال بحق نمی نمایند و بعضی احادیث که معنی آنرا درک نموده اند
از ظهور حق و جمال الله اعراض جسته اند و بتقریر مقرر گردیده اند غیبت
این امور مگر از اعراض قضای عصر و علمای عصر نیست که صادق بن محمد
میفرماید قضاة ذالک الزمان شر قضاة تحت ظل السماء منهم
خرجت الفتنة و الیهم تعود و از قضاة و علمای بیان استدعا نمایم که چنین
ننمایند و بر جوهر الهی و نور ربانی و صرف ازلی دمیده و منتهای
مظاهر غیبی در زمن مستغاث دارد و نیاورند چنانچه در این کور دور
شده و بعقول و ادراک و علم متمسک نشوند و بآن مظهر علوم نامتناهی
ربانی مخاصمه ننمایند اگرچه جمیع این وصایا دیده میشود که شخص امور که
از روسای قوم است در نهایت معارضه برخیزد و همچنین در هر بلدی
رفتار نمایند و اصحاب السلطان وجود و جوهر مقصود

و بجلین جمیع الارض بدماهم و جنودهم و القرابة التی بساحهم و اهلیال
حتی حال ملاحظه فرمائید که حرفی از این حدیث باقی نمانده مگر آنکه ظاهر شده چنانچه
در اکثر اماکن دم شرفشان ریخته شده و در هر بلدی ایشان را اسیر نموده و بولایات
دشمنان کرد انیده و بعضی را سوخته اند و مع ذلک هیچ نفسی فکر نمود که اگر قائم
موعود بشریعت و احکام قبل مبعوث و ظاهر شود و دیگر اگر این احادیث برای
چه شده و چرا اینهمه اختلاف ظاهر میشود و تا اگر قبل این اصحاب باید واجب
و اولیت این ارواح المقربه را سبب وصول بمعارج قرب شمرده و دیگر ملاحظه
فرمائید چگونه جمیع این امور واردوه و افعال نازله در احادیث قبل ذکر شده
چنانچه در روضه کافی در بیان زور میفرماید و فی روضة الکافی عن معاویة
ابن وهب عن ابی عبدالله قال اتعرف الزور قلت جعلت فداک لعلو
انا بغداد قال لا ثم قال و خلف الزی قلت نعم قال اتیت سوق الدواب
قلت نعم قال رایت جبل الاسود عن یمین الطریق قلت الزور هاهنا قیل فیما
نأتون رجلا من ولد فلان کلکم یصلح الخلافة قلت من یقتلهم قال یقتلهم اولادهم
امیست حکم و امر اصحاب آنحضرت که از قبل بیان فرموده اند و حال
ملاحظه فرمائید که زور موافق این روایت ارض ری است و این

لو اعلم الذی لا الٰه الا هو با اسم و بلاد و سماء و صراء کرا اعداد او لو
الکتاب وارد شده نزد آنچه که از اخبار وارد شد معدوم صرف است
و مفقود بحت باری چه اظهار نمایم که امکان را اگر انصاف باشد عاجز
این بیان نه و این عبد در اول ورود این ارض چون فی الجمله بر امورات
محدثه بعد اطلاع یافتم از قبل هجرت هفت بار رفتم و سر در بیابانها نهاد
فراق نفسم و دو سال و عده در صحراهای مجرد بسر بردم و از عیونم
عیون جاری بود و از قلبم بحور دم ظاهر چه لیالی قوت دست نداد و چه
ایام که جسد راحت نیافت و با این بلایای نازله و رزایای متواتره و الذی
نفسی بیده کمال سرور موجود بود و نهایت فرح مشهود زیرا که از ضرر
و نفع و صحت و سقم نفس اطلاع نبود بکلی مشغول بودم و از ماسوی غافل
و غافل از اینکه کند قضای الهی اوسع از خیال است و تیز تقدیر او منقذ
از تدبیر هیچ نفسی را گمان نمیکنم نجات نداد و جائی را جز رضا چاره نه قسم بخدا
که این هجرتم را خیال مرا جعت نبود و مسافرتم را امید مراجعت نه و
مقصود جز این نبود که محل اختلاف احباب نشوم و مصدر انقلاب

توکل نمایند و باکمال انقطاع جان در بازند و گویا مشاهده میشود و حس نه
بکمال زهد و تقوی موصوف و معروف شد بقسمیکه جمیع ناس اطاعت
او را فرض شمرند و تسلیم امرش را لازم دانند بجائی رسید با آن اصل
شجره الله قیام نماید و بمقتضای جنود اجتماد بمعارضه برخیزد اینست
شأن ناس باری امیدواریم که اهل بیان تربیت شوند و در هوای روح
طیران نمایند و در فضای روح ساکن شوند حق را از غیر تمیز دهند و بصیص
باطل را بدیده بصیرت بشناسند اگرچه در این ایام رایحه شنیده و زیده
کرقم بمرتبی وجود از غیب وشهود که از اول بنای وجود عالم با اینکه او
اقوی نه تا حال چنین غل و حید و بغضائی ظاهر نشده و نخواهد شد چنانچه
جمعی که رایحه انصاف را نشنیده اند در آیات نفاق برافراخته اند و بر
مخالفت این عبد اتفاق نموده اند و از هر جهت رحمی آشکار و از هر سمت
تیری خونبار با اینکه باحدی در امری افتخار ننمودم و بنفسی برتری نجستم
مع هر نفسی مصاحبی بودم در نهایت محبت با او رفیقی بغایت شفیق با

واشارات محکمه که در فصل اکبر که دقیقه ربانیه است در میان عباد و این
احادیث و اصحه که اصرح از بیان و تبیان است از بحر غافل و معرض
شده اند و چند حدیث که با دراک خود مطابق نیافته اند معنی از ادراک
نموده اند متمسک بآنها شده و از سلسال خمر ذوالجلال و زلال
بیزوال جمال لایزال محروم و مأیوس مانده اند و ملاحظه نفرمایند
که در اخبار سنه ظهور آنچه نور اعظم ذکر فرموده اند مع ذلک
شاعر نشده اند و در نفس از هوای نفس منقطع نگشته اند فی حدیث
الحدیث در تفسیر یتبعین بمفضل سئل عن الصادق تکلیف یا مولای فی ظهوره فقال فی سنة البستین
بظهر امره و یعلو ذکره باری تحقیر است از این عباد که چگونه با این اشارات
واضحه لائحه ادق چیز از نموده اند مثلاً ذکر حزن و سجن و ابتلا که بر آنها
خلاصه فطرت الهی وارد شده در اخبار قبل ذکر شده فی البحار ان فی
قائمنا اربع علامات من اربعة نبی موسی و عیسی و یوسف و محمد اما العلامة
من موسی الخوف و الاستتار و اما العلامة من عیسی ما قالوا فی حقه و العلامة
من یوسف السجن و التقیة و العلامة من محمد ظهوره بآثاره مثل قرآن با این
حدیث باین محکمی که جمیع امورات را مطابق آنچه واقع شده ذکر فرموده

ذکر شده حیال نبود و امری مستور نه اگرچه بر حسی محل بست و بهوای خود حیال مرو
باری تا آنکه از مصدر امر حکم رجوع صادر شده لابد تسلیم نمودم و راجع
شدم دیگر قلم عاجز است از ذکر آنچه بعد از رجوع ملاحظه شد حال دو سنه
میگذرد که اعداء در ابلاک این عبد فانی نهایت سعی و اهتمام دارند بقسمی
جمیع منقطع شده اند مع ذلک نفس از اصحاب نصرت نموده و بهیچوجه
اعانتی منظور نداشته بلکه از عوض نصرت حزنها کرده و میدهد و ستوالی و ستوا ترقیا و اعلا
مثل غیث هاطل وارد می شود و این عبد در کمال رضا جان بر کف حاضر
که شاید از عنایت الهی و فضل سبحانی این حرف مذکور مشهود در سبیل
نقطه و کلمه مستوره فدا شود و جان در بازد و اگر اینچنان نبود فوالذی نفسی
الروح بامره آنی در این بلده توقف نمی نمودم و کفی بالله شهیدا اعظم الهول
بلاحول و لا قوة الا بالله و انا لله و انا الیه راجعون صاحبان هوش
که از صهبای حب نوشیده اند و کامی بکام نفس برنداشته اند و قائل
و برهان و حجت را که جمیع شعر بر این امر بدیع و ظهور منیع الهی است
اظهر از شمس در فلک چارم مشاهده نمایند حال اعراض خلق را از جمال
الهی و اقبالشان بهوای نفسانی ملاحظه فرمایند باز این آیات منتقمه

ملک آثار آن ظاهر نشده و مضطرب نشوند و حمل بر عدم ادراک خود ننمایند زیرا عدم
ظهور معانی حدیث نزد اکثر این عباد معلوم نیست که مقصود و امنیت دین چه بود
چنانچه از حدیث مستفاد می شود پس باید عباد با تمکن به عبارات خود از فیوضات
ممنوع نسازند و از ایشان سئوال نمایند تا اسرار مستوره بلا حجاب ظاهر و واضح
شود و لیکن احدی از اهل ارض مشاهده نمی شود که طالب حق باشد الا آنکه در مسائل
خامضه رجوع بمظاهر امریه نماید کل در ارض نسیان ساکن و با هل بغی و طغیان متبع
بلکه الله نفسه کلا بحفظه یدرون فیشهد کانه القیامة و انها و کذلک قضی امر
واحتم القول بقوله تعالی و من یعش عن ذکر
الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین
و من اعرض عن ذکری فان
له معیشة ضنکا و کذلک
نزل من قبل ان انتم تعقلون
المرسول من البهاء و السلام علی سرع فی الوفا
... فی سدرة المنتهی سبحان ربنا الاعلی
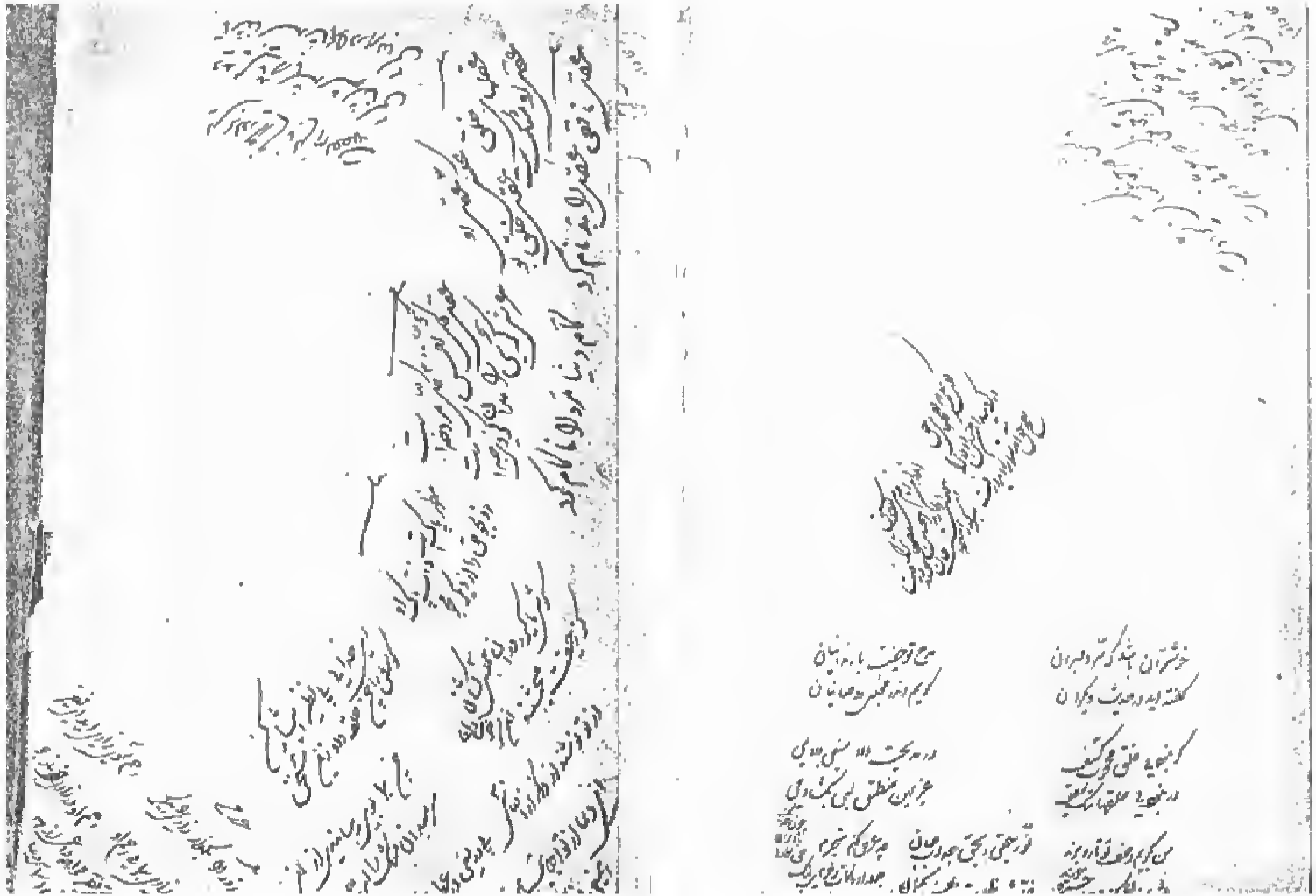
سمع و لفت احدی سبب نشده و نمی دانم بعد سبب سوء
الا من شاء ربک انه لیسمع من یشاء و ما انت بمسمع من فی القبور و
بر آنجناب معلوم بوده که اظهار بهوتیه و حمامات ازلیه را دوام نیست
بیانی برحسب ظاهر لی رمز و نقاب و حجاب فرموده و میفرماید تا سراجی
باشد هدایت کننده و نوری راه نماینده و تا سالکین را بمعارج قدس
رساند و طالبین را بمبادی انس کشاند چنانچه مذکور شد از روایات
مکنونه و آیات واضحه و بیاناتی با حجاب و ستر فرموده و میفرماید تا مغلقین
آنچه در قلب پنهان نموده اند ظاهر شود و حقانیتشان باهر گردد و امنیت که صاحبان
بن محمد میفرماید و الله لیمحض و الله لیغربلن امنیت میزان الهی و ملاک صحت
که عباد خود را بآن امتحان میفرماید و احدی بی بمعانی این بیانات نبرد مگر
قلوب مطمئنه و نفوس مرتضیه و افئده مجرده و مقصود و امثال اینگونه بیانات
معانی ظاهریه که مردم ادراک مینمایند نبوده و نیست اینست که میفرماید کل
علم سبعون وجها و لیس بین الناس الا واحد و اذا قام القائم بث باقی الوجوه
بین الناس و لهذا قال انا نتکلم بکلمة و یراد منها احدی و سبعین وجها و لذا کل منا
الخ و باری ذکر او براقم آنست که از بعضی روایات و مناجات که از عالم